میکرو فیلم تهیه شد

اول و آخر نسخه تورت (؟) افتادگی ندارد

آخر اوراق متبادرت بدولت للازمت مستطهر می شد

نام: منشآت = دستورنامه نگارش ... الذریعة ج ۲۳، ص ۴۳۶

مؤلفه: میرزا یوسف هروی ... ق ۱۲ ... آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب ترسل و انشاء صفحه اول افتاده

مصنف

مؤلف

خطی ۱۲ سطری خط کتابتی کاغذ نخودی رنگ

چاپی

سال چاپ یا تحریر ق ۱۳ عدد اوراق ۱۱۹ ورق

جزء کتب ادبیات فارسی شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۵۴۲۵ شماره قبض

واقف از کتابهای بایگانی ... تاریخ وقف

طول ۱۶ عرض ۱۰ شماره صفحات

۱۱۷

تاکرتا ظاهری

میکرو فیلم تهیه شد

۱۳۸۴/۳/۷

و نخاریع مودت انحراف ندارد دعای که
که نهال آن از غرس بر جویبار اصلها ثابت
وفرعها فی السماء نشو و نمای یافته باشد
بمنبع میدارد و امیدوار چنان باشد که
به شعلات اشواق که سراپای وجود
از دو دعا بین احتراق است به زلال وصال
منطفی گردد بیت رسید القصه به پایان
شب تند تنگ فراق صبح امید از پرتوش دمیدن گرد
بعد از احوال این دیار موجب شکر حضرت
آفریدگار است و از جمیع امور صورتی که بسبب
ضمیر تواند بود واقف بیند الحمد لله علی
رسیدن مجاوبات این

کتاب منبطش بوادی بحار السبرات کرده اند
بیت ازان طرف نشود قطره زدریا کم ٭
وزین طرف برسد قطره بدریا ٭ زیادت
املال نمی رود شده رفیع که مهبط غنائب
رزیر(؟) و مطرح اشعهٔ حایت دوی الجلال
است مطاع امرا در جواب ... ادی ... نوشته
قاصد رسید دوش بمن داد نامه ٭ بر نور
نزد مشعل خورشید شمع ماه ٭ نامه که بوی مشک که زد
زد بوان ملک مست ٭ منشور دولت اهل
وطغرای عز و جاه ٭ مظهر مواد سرور و شادمانی
و مورد ورود امان و امانی یعنی صحیفهٔ جلائل
دولت قباب امارت دستگاه ...

...قدار رانش منتظم مهام مرتب
...صالح انام جعل الله الالسنة جاریه بثنایه
...رضی ملهم بغیبی و سروش لاریبی در استشراف
...ساعات والکرم اوقات ازجملهٔ
...دولت روی نمود و چون فحوای ان مجالس
...بیر از تمهید قواعد حصول مرادات و منی
...تکمیل مراتب سعادات بوده صحیفهٔ حال
...ارقام شکر ایزد متعال مرقوم گشت
...بوده اطناب نمی رود کوکب امارت
...بابت از افق ابهت و جلالت طالع
...ر مع ماد ... اعلی ... نوشته
...ه خدام ذوی الاحترام امیر جهان پناه ٭

معدلت دستگاه موکد مبانی ایالت
و بختیاری مشید قواعد امارت و کامکاری
بیمین دولت قاهره این سلطنت باهره
ناصب اعلام جلالت رافع رایات نصفت
و عدالت داور الملک والی انفس مورد
ورود عواطف ربانی و مقصد فنون عوارف
سبحانی باد خادم کمینه و چاکر دیرینه
بیت آنچه نادر دو جهان نام دلش شد
طوق اخلاص نه در گردن جانش بستند
قوایم مسند امارت بسبب آن ملتوم
گردانند مراسم ضراعت و لوازم نیاز
و استکانت بتقدیم میرساند و استدعا

مبانی امارت و انتظام معاقد ایالت
را بتضرع و زاری از حضرت باری بنیابت
مینماید مطاع همایونشه باد عز اجابت بان دعا
ترتب آن آثار تعطف و انوار تعارف
است که این حقیر کمتر را مشمول عاطفت
پروری و مرحمت رعایت گستری حضرت
از حاشیه خاطر انور محو نفرمایند لطف بدیع
ز حد کبر را نبادان مودی بسوی ادب
بیت ظلت ظلیل باد که عالم بپروردنت
ورست به مظله امن و امان ببر در حوا
سلطنت اعلی از امرا نوشته اند آن قبله حاجبگاه مهر اساس
اوردمین قاصد فرخ فالش و رسوده

بستم قوت رفتار زندانست گردم ال
وجان روان باستعمالش و طغرای سع
دت سرمدی یعنی منشان بیمنال حضرت
امیر اعظم مدار ذا کار عالم قطب فلک ابهت
وجلال مرکز دایره دولت و اقبال بهمن دولت
خاقانیه امین حضرت سلطانیه ملاذ جمهور عالی
محله مظفر بین ازالت بنیان امارته الع
لیته موکده و ارکان عبد النبه العامره مشیده
بانار الطاف بی نهایت و انواع اعطاف نعو
بیت مصراع رسید خادم دیرینه را مشرف زیر
مخدوم بشر نقش بید ذات اجلال و اختصاص
یافت وقد وم کر میش نوخال بعف
تعظم

تعظیم و تکریم مخصوص گشت انواع اعطاف
که در آن کتاب کریم و بذراج یافته
بود با ضعاف ضعف منت و اعاصف بل آمد زیا
دت ایام علامت لیالی بهت
بیت همه نه با که سرای شیخ نقش سو را
بود فراشته سقف و جار ارکانش سرای
چلو باد احیان قوی بنیاده که منهدم نگیرد
دور چرخ بنیانش ب بصفه او سطار امر علو
سه کاسنه امیر مملکت بنام معدلت
دستگاه والی اعدل اقدم صاحب ارباب
بسیف دخلم منطقه ذروه ابهت و جلالت
نقطه دایره امارت و ایالت قدوه اعاظم

زمانی زبدهٔ اکارم عهد و ادان نامدار نو
فیضات الهی و اعداد نا شدات نامتناهی
آراسته باد و چاکر کمینه و خادم دیرینه
بیت آنکه از صدق و ارادت خادم
درگاه است ، در مقام خدمت و اخلاص
خاک راه بیت ، زمین نیاز به ب
ادب و اعزاز تقبیل نموده روانب
ابتهال بر بیان خضوع مودی میگرداند و ا
سفینه راهیب قواعد امارت و ایالت
و استقرار قوانین عزت و جلالت را
به دعوات مستجاب [illegible] از حضرت الهی
مستدعی می باشد [illegible] از بنده
دعا رخ

دعا رخ اجابت مسئول ، از عوارف چاکر نواز
نوازی آنکه التفات و الطاف آثار متوجه
حال این خاکسار حقیقت خموش را بنده زاده
ابتهار [illegible] نند [illegible] و ابد اعلال
نمودن لایق نمیداند بیت همیشه تا که
دوام و بقا بود ملکی ، دوام مدت عمر بقای
جاه تو باد [illegible] برد جواب [illegible]
زگلدار فردوس آمده ، بس منزل بی نوا بلبل
دیباجه کتاب دولت و مقدمه اسباب
سعادت یعنی فی خطبه علیه امیر کامگار
قدوهٔ امرای عالیمقدار صاحب قران عصر
کامکاری عظیم الشان عهد نامداری

ملاذ کافه برایا معاذ عامه رعایا بدیهم الیه
تعالی که دولت با اعز الوایم ذنعم جسیمه مبنیا
بشرف القایم معطر مشامم مکارم اعطاف
ومطلب بنمایم مبامن الطاف در اشرف
ساعت واطلب اوقات درود عز
واجلال یافت بمطالعه آن رقم دوست
نشان دوست بعده آن خطهای عالی نشان
سر مباهات باوج رفعت فرق مفا
خرت بر ذروه عزت رسید غبار
الخطاب مشکین طراز دستگران کرم
بستین بود از مبهور رقم [illegible]
ومفرد در زبان فی حرالبیان [illegible]

بت اگر عهدها عذر آن لطف خواهم
برون نیایم از عهده آن حمایت همان به که
از معذرت لب بربندم که هم لطفش
از خود کند عذر خواهی نبرواید تصدیع دادن
زنبه چاکران نمیشناسد جناب فخر
جلالت بلند باد چنان که غرفه فلک فرش
آستان باشد ظلال جمال دولت جاه و جلال
امیر کامکار رسید کامیابست مدار ممالک
رقاب مفصول اعاظم سلاطین منظور
اکارم خواقین غوث برایا ناصر رعایا باخلد
و مؤید باد دو قوایم حشمت و قواعد ملکت ایام الدهر
ممهد و ملک خادم دولت خواه و چاکر هوا خواه

انکه اندر دل جان مهر تو کار چه دید
و انکه اندر همه عالم بتو دارد امید هر اسم

جز اعت و لوازم عبودیت در سلک عرض
میدارد و صحایف اوراق زندگانی را
بدعای ایام کامرانی و استدعای مزید
رفعت و جهانی موشح و مرصع میدارد
بصلاح احباب این کمینه را محکوم
فرمایند بلوازم آن از دل و جان بسعی منظور الثق
بت قرار دهد بیت بهر چه حکم کنی جان کریم خدمتکار
ز جان ما نظر لطف دریغ مدار و ظل عالی
ابدا مستمر بسکنی باد و این دعا از من جهانی آمین باد

سطر در جواب عطف اولی از اقوال
مرتب

مشکین نفس و عنبر آمیز سحرگاه منشور
نو گرد در صبا سلمه الله فوایح عنبر و روایح عبیر آمیز
که از مهب جناب امیر عادل والی کامل دادگر
نامدار ورود و رشح یافته از رزان قوام المملکه
منوط بانار معدلت و نظام اسباب السلطنه
مربوط بانوار عاطفت و زیاده بود تا مانند
بهشت در نکوئی چون باغ ارم به تازه رو دمی
در بهترین زمانی شرف ورود ارزانی داشته
در سبیل مفاخرت و مباهات افزود دعا
بت مسئول از الطاف خاطر فیاض آنکه نظر
تعطف و انتر تلطف از خادم قدیم باز ندارند
زیادت چه بایت نمودن چه حکمران منتخب

بیت تا بهر صباح رخ احبابت بهجت تهنیه باشد
صبح و شام اهل صفا داعی اندعیه باد و تهنیه
رخ احبابت شگفته بود از محض علی عالی
دام ملک العز والتفاخر به معلی کمدار
اعلی خدام صدارت پناه ایالت دستگاه
صاعد ذروه معالی و مناقب عارج رتبه
مفخر و مناصب متکفل مصالح جمهور انام متضمن
نظام امور عالم جلیس اعاظم سلاطین
انیس اکارم خواقین بیت صدر صدور
عظام زیب جمیع کرام و بین قدر او ملک جهان را انتظام
لا یزال مستقر اند بخیدی و مهبط انوار عظمت و
مداری باد مخلص منخفض اند جان نور در
میان ده

میان داریده مهر ایثار میان جان دارد
زمین ضراعت و ابتهال نخبت ادب
و ارجال متقوم گردانیده شیمه الطاحه ثبت
مرتب مبلا اردو همواره انتظام امور
صدارت پناهی را از بارگاه الهی مسالت
مینماید مصراع و بین دعا امید همه انام به گردد
مستجاب بلهجات نیلان و غلمان
سطوات مباعدت به بر و جهی وافقت
که جز با سعادت و سعادت زلال وصال
نه از که نیز تواند بود و الله اعلم بدانست
الصدور اللکات به حد اعلال رسیدن
شرط ادب نیست خلال صدارت

۱۸

اصل مطلب سلامت ذات شریف

ولایت آیه بسط ید و [illegible] مهام
کافه انام بمیامن عنایت [illegible] و
بود صدور [illegible] طلیعه اعلی [illegible]
منشور جان فزای به توقیع دیگر [illegible]
[illegible] عالیحضرت صدارت پناه [illegible]
نسبت به [illegible] و ارباب ملل [illegible]
جهانبانی دولت کهف ملت زاده [illegible]
دولت [illegible] رسیده مسند جاه و جلال
[illegible] بر صحیفه [illegible] و ابدیت
[illegible] لامعه و [illegible]
جلالت من افقه الکمال [illegible] بعنوان
[illegible] مقرون [illegible]

۱۹

موالی عواطف [illegible] تنزیل
نمودند [illegible] فقره [illegible] توقیع رفیع عالی [illegible]
[illegible] باقدام اکرام [illegible]
[illegible] افندی را [illegible]
کنند و چون انتظام مهام [illegible] انجام
[illegible] امور [illegible] مرام [illegible]
مثال عالی بحیطه فهم [illegible] آمده [illegible]
با نجام شکر ایزد متعال مرقوم شد و لله
الحمد [illegible]
[illegible] جناب [illegible] صدارت
[illegible]
[illegible] طلیعه اعلی [illegible]

که هر چه در خیال من آید زیاده وصف ثنا
چنانکه یوی چون کلم حسّان. چون خورشید
و ظهور مراتب عالیجناب صدارت مآب
بضیمه جاه بهر انام ظهیر اهالی ایام مؤمن عتبه
سلاطین مسند حضرت خاقانیه بین
السلاطین بر الصدارت یمین علایه و نور
صدر الایالة بنور بهایه از غایت اشتهار
بیرون از آفاق و اقطار را احاطه نموده و
استماع ادانی و اقاصی ابلهم جبال
و ضبطه جلال نسل السنه اجاضر و اهالی
بشنوده اقدام امرا ایراد آن که جراءت
تمام است لا انکه تنفطیش الموقف
دنیا زمدای

و بنیاد منیف بی وقف [illegible] و لطف وصال
چون انفصال قاصل و انعطاف شامل
آن منظور جاه و جلال از مرکز عبارت و حیز
استعدادت متجاوز است بیت
بمعبودی که دانای نهانست که شوق من بدیدار
عزیزت زهر چیزی که گویم بیش از آنست
زیادت ابرام نمیرود و منهج امور دولت و اقبال
و مصالح مهام عظمت و جلال بر وفق
مامول و منهج مسئول محصل و میسر باد و هر دو
در جواب رقیم او مسطر از صدر دستور [illegible]
بنده نواز و توقیع لازم الاجلال و الاعزاز
عالیجناب صدارت مآب جامع [illegible]

مبانی خلف بطا موشکت و دین و ارف
مناصب صدارت و ابالت ناصب
الویه نصفت و عدالت ادام الله تعالی
بالعطایا نامه و اجری من الاشراف البرایا
احکامه نزیین الثقات جا طرحطره و حلی
باهتمام ضمیر منیر مصراع رسیده و ز آلینه الی
زرد و درنگت ملاهم حرفی ازان مظهر
اسنری از اسرار مکنون و هر حرف کلمه
مظهر آیتی از آیات لطف سبحانی از
مطالعه این عبارات مستنبط آفاق
روحانی نشاط دل تازه دست در
جان الهی از نکهت و حرف
از مضمون

از منطوق کتاب عالی مفهوم شد
که هر روز از مکامن تائید الهی بدولتی
رزمع الست و از افق توفیق با هر صبحی
کوکب رفعتی طالع ریاض برنشی ست
حمد و سپاس بابی تازه نشد و الحمد لله حمداً
کثیراً زیادت جاب نرخ کمت منتظم
انام بالتفات عالی مربوط باد و مهمات
مهمات اکابر انام باهتمام وافی منضبط
مد و بطلبه ادعی لی زنصد و ... ایدالله تعالی
الی دوام الصدارت و قوام ابد الله
علو شانه و سمو احسانه بعد از ذریع
بدایع دعوات و روایع ودایع

نجابت موضوع ضمیر منیر جناب صداقت
مآب فضیلت انتساب ممدوح رفعت
نزاهت قرین مرتبت ملجاء انام قوام امور
و نظام مهام آنکه جریان احوال
بعض قضای ایزد متعال جل ذکره بخیر و عا
فیت مقرون است و از همه ممر صورت
کیفیت انتعاش ضمیر تواند بود نسبت والحمدلله
حمد الانتهاء له که بتوقیع الست که دیده انتظار
دیده این محب مخلص را اکتحال لجواهر مکا
نبات مکمل ساخت مواد فرح
و بهجت را مضاعف ساخته برداید
مصدوع نمی گردد دولت جاه و اقبال و سعادت
دو جهانی

دو جهانی فیروزمند روزگار زیاد ادبی
رسند درنوشته اصلح الله تعالی عظام الامور بیما
من کلامه و رشح ریاض الصدور بمقطر اقلامه
بعد از ملاحظه نامه نامی مطالعه و مفاوضه
گرامی اعلام رای کشته نیف آنکه جریان احوال
این دیار مستتبع شکر حضرت
و از همه ممر صورت که ملایم مزاج
انکشاف فی الحمد لله علی
مترصد است که برقرار تحریک سلسله
مراسلت گشته شروع در شرح سوانح
امهات و اخبار از کماهی حالات
ملتزم دانند زیادت اخلاص مشمول سعادت شد

ربدی دیگر است به ملای فرزین خجسته فرجام

پادشاه [illegible] لازال مسند
الصدارت متحلی بجمال وجود مهرضیا میگل
کریمه و وجود بنده دولتخواه که جز بو
ظایف دعاگوئی و روانب رضاجوئی
اشتغالی ندارد ز بافت مراسم دعواتی
رسیدهار ارواح قدسیان را وسیله
تمام و انشراح صدور و حابنان را رابطه
علی الدوام بهمان نحو اند بود جرات و جسار
ت مع کابیر و علی مرور الشهور و الاعوام
و مرور الدهور و الایام اسباب دولت
و اساس رفعت و عظمت بندگان خداوند
الهی

الهی استقامت نماید امری انچه بمت
قبول و رقم وصول مرقوم و موسوم گردد
از عواطف بیکران و عوارف بی پایان
تشریف خطاب عالی بد انظار است بادر
اتمام مهام که مامور شده باشند
گردی بر میان جان بندد جان بر دار بر میان
بندد زیاده بسا قدام برابر [illegible]
خود نمیداند [illegible] مرارت [illegible]
لت و سعادت زمان جان شرف

جاه زیادت [illegible]

اسعی از [illegible] نوشته حسن کلیم باشم
که بران خاطر عاطر لکرام لطف میکنه

[illegible]

ای خاکدرت تاج سرم خطاب واجب
التعظیم ولناب لازم التکریم عالیحضرت
صدارت پناهی ابالت دستگاهی
مجد و مجد ولی النعم صدر مسند عزت
و اجلال قطب فلک دولت و اقبال
مشید دولت قاهره نایب سلطنت
باهره و ثبت الله تعالی قواعد صدار
رشیده بالدوام مبانی مکرمته محلی بشمول
انواع مسرت و کامرانی و حصول صنوف
مرادات دو جهانی نموده اکرام ساعات
در طیب اوقات بنده درود ارزانی
فرموده

فرمودند [illegible] لطف لفظش داده باهم آب
ورنگش افزان و حسن خطش کرده
پایم تو رضیمت راقرینه صورت زیبایش
منشور سعادت اعزاز و عرفش تاتم ایل
دولت انگبین مشرایط خدمت
ولوازم عبودیت مع خلف داشته پرست
اعزاز بر فرق مفاخرت نهاده و بهر
علو اعلام رفعت که مضمون کتاب
عدل متضمن ان بود مراسم شکر
وسپاس بجای آورده والحمد لله
حمد اکثیر ان ثبت بذیل الطاب
مستتبع لوازم تضلیع است

بیت یا رب همیشه جاه و جلال تو بر مزید

باد و دوام عزت و کمال تو بر دوام

... عتبهٔ علیهٔ نیاز خان

صدارت پناهی معارف دستگاهی

ناصب الویهٔ ایالت و وارث مناصب

جلالت ملحوظ نظر عنایت ربانی مخصو

ص عواطف عوارف سبحانی بیت

صدر ملک آرای روشن رای گنجور دستگاه

روی بخت خورشید آراست روشن دستگاه

قطره از لطف او دستهٔ دریا و کان

پرتوی از رای او دیباچهٔ خورشید

علی تواتر

علی تواتر الدهور و تعاقب الاعصار

ملاذ طوایف امم و مقصد اعاظم

عالم باد هواخواه که بر عادت مستمره

بوظیفهٔ دعاگوئی و مراتب رضاجوئی

مشغول است به رفع خدمات اخلاص

شعار مدحت اختصاص آثار که منبعث

از صدق نیت و حسن عقیدت از صفای طویت

باشند مصدع می گردد پیوسته موجبات

مزید جاه و جلال ارباب حضرت نبوی

الجلال است عامی یابد و کما من وعده

رجیب دعوة الداعی مستظهر می باشند

زیادت خود را مرتبه جسارت نموده اند

تهنیت باد جاهت لی فیاض و بالا
فیضت بی کران باد فرست
بی زوال باد عمرت جاودان باد
در جواب صحیفه که از صدر [illegible] این
نامه نامیست که چون دماغ ایام از نثار گل
و الطاف آن همدم همه سینه ها شود
گلشن و همه جانها تازه و همه دیده ها روشن
و همه دلها خرم و شاد گلدار مرحمت
تحایم نو بهار مکرمت و تلطف که عبارت
نسبت از خطاب گرامی و کتاب سامی
عالیحضرت صدارت پناه ایالت
دستگاه حاجات انام کعبه
مرادات

مرادات خواص و عوام مقبول دولت
خاقانیه منظور حضرت سلطانیه عظیمه
الله الصدارت مدارج بینه و رفیع
معارج مکارم اعلام چون عیش جوانان
بهمن فصل بهاره در اسعد اوقات و اکرم
ساعات نزول التفات فرموده
سواد دیده در بیاض آن صحیفه گرامی جهان
و بیاض صفحه سواد آن مخاطبه سامی نگار
آن مورد آن وافد غیبی و موقع آن تحفه
عالم لاریبی را بحضور رتبت تعظیم و اجلال
تلقی و استقبال نمود و چون از مضامین
آن صورت انتظام مهام دولت و اوام

سواحت م درآستانه اقبال که از آن م یافت
زبان حق بوظائف حمد کشف و الحمد الواحد
الانفصام ز دولت قدیم خیابات
بر بساط انبساط نمی نهد بهت بقای
دولت و اقبال و حشمت باداه از آن
فزون که در اندازه گمان آید ه سیر البه
ادق از مه و روشند سخن ها به حد ادانش
نمیرسد و رای بفه حائف قبوه نمیکرد
نقصیره چون قاصلات روشن ضمیر دعا قلات
صاحب نظیر در بیان ادصاف جناب
صدارت مآب مظهر انوار نامداری
مصدر اقتدار کجناری مجد را مسم
ابهت

ربیت و جلالت حمله ایهم اذهم صدارت
بیت اضداد السه صمد قید ذخلیفه الحق
بتواتب فضائله وافضاله دائم علیهم بعوار
بعوارف جلاله و احلاله بعزار و وسیله
تقصیری ست نه بینده را بافتور دهن
و قصور ... ران خصوص نمو دلت
لایق بیت ... به تحریر خاطرم اربه
سخن فراوانست ولی یکسین ربا
رسیده فرو مانده درین حالا که موصل
صحف ضراعت و احرام ملازمت سمیم
بود بوسیله عرض نیاز خود را برخوانی
ضمیر رفقاب شریف را نبدان مرتب

نمود ترک اقدام بر ابرام عرض این باب
در اختتام است بیت آفتاب
دولتی که فیض حق دارد کمال
تا ابد فرخنده ایمن ز آسیب زوال این نامه
چه نامه است که چو طره خوبان صد حلقه
فرو بسته بر پیچ و خم او و این تازه رقم از قلم کیست
که باره جان من دلداده فدای قلم او
نشان عالیشان توقیع سعادت
نشان که ثابت است از مفاخر
جناب صدارت مآب ضیایا
امور مدبر مصالح جمهور ملت
نیر صاحب سلطنت غرا

ستاره قدر فلک صدر مشتری صنعت
شهاب سطوت بهرام بأس مهر ایلق
ضاعف الله تعالی فی الصدارت
جلاله وادام علی الانام ظلاله مشتمل
بر حصول مفاتیح کامرانی و وصول مرا
صد امال و مقاصد امانی چون صبح
صادق از افق مکرمت دمید مرا
ت زنی محتوی از لطف غیبی
و بهر سطری منطوی بر بشارتی از حقایق
لاریبی و درودان فتوحات غیبی را
بقدم اجلال استقبال نموده سبب
مفاخرت دنیا و آخرت دانست

بیت هر نکته در وصف تو گفته ز انور تو گردون یافت
در سواد خط آن توقیع مظفر یافتم
راستی در مثنوی عالیت آن نامه را
نعمتگاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر یافتم
چون از مطالعهٔ بشایر این نامه فارغ
بر دعا بهتر بود ختم کلام میامن صحه اثر
و مآثر دولت بفیض فضل الهی
بی نهایت نامتناهی منضاعف و متکثر
[illegible] ضلال
حسن لطف و یمن مرحمت عالیجان
معالی نصاب ... زبر اصف مکان
سلیمان ... ناظم مهام
ملک

ملک و ملت مدبر امور دین و دولت
و سید افاضه امن و امانی و الطاف
انبساط عدل و احسان طراز خلعت
نامداری صفای طلعت نامکاری
بر مفارق کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا جلّه
دمو... بادی مخلص هواخواه بیت انکه
جز مدح تو اش کار نباشد شب و روز
وانکه جز ذکر تو اش ورد نباشد همه سال
سر نیاز بر خط اطاعت نهاده
و بقدم جد همت در موقف اعتقاد
استاده عقود دعای نیازمندانه
در سلک لیالی و ایام انتظام میدهد

و صفحات روزگار ابد عالی دوام
ایام فرخنده دارت دا ابالت و حلول
انی ضمایت آثار نصفت و عدالت
هر شبح و هر شبح داشته امید مجید دارد
که صبح این مرام از مطلع اجابت
طلوع نماید بزوایه اصابت منور شود
خدام نمی گردد و مبادا من نقصت ذلک بحیی
و مواهب عدالت بهجت افزای
سرور کار کافه انام بی شائبه انفصام
و رصد یاد وزرا با در جوار صحیفه ایلا از دار
منال آصف حکم اقتدار از ذره لطف
بسید داد دولت نهاد بر سر من

لوامع

لوامع انوار محمود آثار کتابی و طلایع آثار
وفود و کامرانی الفتی کتاب کرامت
عدالت نصاب آصف اعظم
مدبر امور عالم رافع مراقع عدالت
عاقد معاقد ایالت و جلالت
ظهیر کبرای کرام مجید وزرای عظام
ملاذ طوایف اعالی مشید مبانی
مکارم و معالی حضرت
دستور اعظم برخوردار المهام رای عمرها
ملک آرا الذی بار دعالی دام کنف
زیور فهرست زینت توقیع نفقه دفتر
مجد و علا صحیفه ... از ...

بزیور عز و جلال مزین بکتابه قبول و اقبال
مصرع بنمود رخ و دیده جان را روشن کرد
القاطن بالسلامت ارسالی ان
ملازم و معاشین را ملازم قدوم آن
مفاوضه اعلی و مقدم مخاطبه معلی را
بلب ادب مقبل و ملثوم گردانیده
بیت نهادم بر سر و در دیده خونبار جا کردم
بر فتم در بر و آن سینه جان را جا کردم و چون
از مضمون آن خطاب رفیع جنان
معلوم شد که آثار نبض تسلی
بر صفحات امانی واضح است و انوار
فضل ربانی بدان ازو جنابت اقبال
و کامرانی

و کامرانی لائح است غائب توفیق شکر
که این نوع از حضرت باری بجود نیز وابه
مصرع خدا ام بمیکرد سبب الی اصلاح
خلق را بقا باهمت مباد عمر تیر انقطاع
جاه تیر انقلاب
چه گوهرست ترا ارتفاع پایه قدر ز هر چه
در قلم آید هزار چند ایمن اندیشه
فلک بجای از ارتفاع بر معارج
روضات علیه جناب دستور
اعظم کار فرمای ارباب
سیف و قلم منبع فواضل معالی
مرجع صنایف اعالی الطف اجرا

بخدا رسد او رضا صولت جعله الله
تعالی دستور لل آفاق داعنه نقطب
رایات الوزارت علی الاربل الا
ستحقاق مفصر ت فی خرد وخرده
شناس در تصاعد بر مدارج نعوت
سینه او عاجز و فاجر قدم بجای سر
بر بساط انبساط نهاده التزام طریق
صمت مینماید شرح شوق بلقای
اشرف که مقصد اقصی و مطلب
اعلی میدان نتواند بر در زد ابره تعبیر
بقف ورد کز توصیف بر و نیست
بیت اشتیاق که مرا است نوع الشمس
نمی رسد

نرسید که
ست آنها ترجمه بجو بحشد غذ و دو دوا نه نیس همگنجه
در طی زبان نگنجد و در تحت بیان اشتیاقی
من ازان بیست بصد مرتبه بیش زیاده مصرع
اوقات تشریف نمیکردد بیت باد
جو حکم ازل جاه تو لی انقلاب بار چو
عمر ابد عز تو بی انتها وصف ملکه وزرا الصدیه وزرا
وصف این نسب که در حیز امکان آید
کالجه در فهم خرد نگنجد ازان مبرا است چون
کمالات ذاتیه عالیجناب وزارت پناه
ارباب دستگاه ناظم مهام ملت بیضا
میمنه برامور دولت غراو خواجه اعلی رای
دستور عالم آرای گشت بند عقد مهمات

ممالک پاینده مظفر قان زر مضامین ممالک
بلند اصفی کامی کفایت صاحب جمشید فر
اختر برج وزارت خواجه عالی گهر بر وجهی
که رشته جوارت حسابان در دفاتر
خاطر و صحایف ضمایر صورت تحریر یافته لاجرم
از روی شفاه نسوک طرفین ایجاز اختیار
نموده می گوید *مصراع* خاموشی از ثنای
تو حد ثنای تو نیست اشتیاق ما بقای
لقای شریف بیرون از وسیله جمال حضور
و ذریعه جمال بهجت و سرور است از
تصورات اذهان صافیه و ادراکات
افهام زاکیه گذشته *بیت* خاتم
منّ کنم

بستم و لب بستم از تعداد شوق ○ کان
نه در تقریر ما گنجد نه در تحریر ها بیرون آید است ها
نمی پرورد دارد نظام کار جهان از لطف تو
کار تو از لطف الهی نظام باد *وزرا در جواب*
جهد او سطا ارو نوا *نویسند* خطاب واجب الاستماع و کتاب
لازم الاتباع جناب آصف زمان ناظم مهام
عالم بنده کان عارج معارج وزارت ناهج
مناهج ایالت قامع آینه جاف رافع الویه
انصاف عظم الله تعالی مدارج شانه
در رفع معارج مکانه منور مراحم و مرین
با ثار مکارم مشرف ورود ارزانی
فرمود منشورات آن صحیفه شریف

فلایه جواهر منظومات آن نامه وانوار الکرام
لآلی زواهر موزون دستش را بصنوف تعظیم وفنون
تکریم تلقی نمود وچون فحاوی آن مکاتبه
ومطاوی آن مخاطبه مشعر بدوام دولت
ومخبر از انتظام مهام سعادت بود محامد
الهی بتقدیم رسانید وبر زواید مطبوع
گردانید وتتبع در استظهار واسباب
تمکین دستش در تضاعف وتزاید باد

وزیر اعظم از وزرا نزد بنده اعلی طلب
تعالی بقاء فی الوزارت شانه دائم انصاره
داعوانه محب بدایع فی نصب منتسبی سلالت
وتأکید قواعد مصافات ومعارف را
متکفل است

متکفل است دعائی که به تباشیر خلوصش
غره روز منور وبرایح خصوصش طره شب
معطر باشد مبلغ در رشته عز قبول را
مترصد است زیرا که ارجمندی بر وجهی
اشتغال یافت که عزیز آمال وصال
منتفی نشود بترتیب علامات
تسکین تنها مدرجا وانف است که د
سایر حصول امانی ودر ایصال وصول کما
زل کامرانی که کتابت از دولت
مواصلت است بحر وخوبی مقدور
دمیده گردد زیادت اطالت ننمود
بیت قدر جود قدر از زمهای زد جزای فلک را کف

کوفتنون باد وزارت پناها جم جاها امجد ارفع اوحد
یا رب این بوی خوش از عرصه گلستان آمد یا نسیم
که ز روضه رضوان آمد تازه گشته در سرمنزل با هوای خط یار
یا ز صبا رایحه سنبل و ریحان آمد نفحات خامه
مشکبار و نفحات قلم در نثار رحمت قرار داشت
مآثر عالیه معارج وزارت و ایالت تا هیچ منشآ
بهجت نصفت و عدالت لازال بنی الامور
الوزارة عالیاً و نطلعات القلم بانوار العدا
لت حالیاً چون تقاضی امانی موجب کامرا
نی و چون تقدیر زندگانی سرمایه شادمانی
بلند رسید و دیده احباب از رو منور شد
مشام روح از انفاس او معطر شده در دقایق
علیا نقش

عبارتش اعجاز سخن آرائی پیدا در حقایق
کتابتش آثار معجز نمائی واضح و هویدا
در مقابله هر حرفی از حروف آن حروف
حکمت و در برابر هر نقطه از نقوش آن دفتر
علم بالقلم عالم یعالم دعای و ثنای گفته آمد
منظور بل مشوش اوقات شریف
گردد چون زبان سوام بر نهج مرام و لآلی معالی
در سلک انتظام باد سایر الطاف اعلی از وزارت پناه
در فاتحه اظهار یافته بنوازش افکار صحیفه نجات
آصف اعظم مدبر امور عالم صاحب دیوان اعلی
مرکز دایره عز و علا رافع عدالت عاقد معاقد
ایالت مخدوم معظم الشان دستور دارا نشان

المنخص بانهد امیر الصافیت المستفیض من المبادی
الکلیته موجب انتظام کلیات امور انام معطوفه
مهام اهل ایام باد چاکرد بر بینم و خادم کمینه
بیت اینکه بسوی بسته در خلا و ملا الخ جوید
دعای حضرت نیست مراسم ضراعت و
ضایع عبودیات بآستان جلالت نشان
تبلیغ مینماید و در جمیع السنی ربد عطای ا
سنغر ارد وام دولت و نظام ایام ملکت
مشغول می باشد بعز اجابت منقرن باد
نوعی از لمعات انوار باطن سعادت
میامن چنان دارد که این ذره خاک
نشین را به پرتو التفات عالی سرافراز
فرمایند

فرمایند زیادت جرات نمیدانند بیت
زبیم آصف زمین به دعائی بلیتم که باد تا ابد ز عمر
و جاه بر خوردار نامه بر در جواب لطف اعلا از وزرا نولیند
نامه سوی من از اصف جم قدر رسید حاصل
نامه مرادی که دلم می طلبید عنوان صحیفه
جاه و جلال و دیباچه جرائد دولت و اقبال
یعنی کتاب عالی حضرت دستور اکرم معین
ولی النعمی وزیر اشرف افضل سپهر ارفع
اکمل در دریای ذرارت دری آسمان
ربابت و جلالت جامع قواعد احکی ف
بآدم بنیان اعتناق للازال غره
عالیا رفیعا و صدر قدر رشید مشتمل

برزخ سس عواطف و محنوي برانواع
عوارف مشرق ورود ار زوالی فرمود
رقوم حروف دالت بنتنس منابع کنوز
دولت و جهانی و نفوس سطور
جانفزا التس مصابیح رموز سعادت جاودانی
مرزد وحی آسایی ان توقیع رفیع را
که عنوان جراید جاه و جلال و فهرست
صحایف بقدم وارضا ف اعطاف
که درضمن مقابل ساخت زیاده
خود را اجرا نمید اند بیت همینه تا به
بیاض نهاری ازند مسودات سیال
ازبرای ضبط حساب ه حساب
عمر ذولفقاری

عمر ذولفقاری تو باد خنداانی که ازوی سپهر
عاجز شوند ملک کتب ب کسایر القلم
اد سطار ارور را نولسد وصف معالی تو که بحر بیکران
زفلک رحمت عقل یکمرداست حرم کرم رفعت
جناب اعلی و عظمت عتبه علیه خدام
عالیمقام اصف اعدل وزیر افضل
اکمل صاحب دیوان اعلی مرکز دایره
عز و علی مشیر ملوک و سلاطین ظهیر
کبراء ملت و دین رافع اعلام درار
ت عرابات ناصب رایات نصفت
و معدلت بیت ان صفحی که صفحه
منشور دولتش ه نه بدان متابه است

که ارقام اقلام صفات ال نبی باد وجود
نادی ایام زندگانی بکمترین پایه از ان نتوان
تواند داد پس تفکر قصور فهم این کثیر را چگونه
دران باب شروع تواند نمود مصراع مرد باید
که داد ادای صفات او بدهد مسئول انکه نظا
ت اشفاق دارند درباره این فقیر دریغ
نفرمایند زیادت سوی ادب نیکو داند
بیت همیشه تا متولد شود ز کودک نات همیشه
تا فراق بود شهور سنین شمار سال هلالی
بقای عمر تو باد سایه مرحمت ظلیه اولیعا اوزرا نوشیند
گشته اند در ارکه لطف و جمال و دیباچه جریده
کامرانی اجال و امانی غرطه عالیجناب وزارت
پناه

پناه نصفت و دستگاه ظهیر فصاحت فلک
مرکز دایره بزرگواری بیت آصف دارا
کنف جم جاه اسکندر وقار مشتری فیض
عطارد نظام مه اقتدار منطوی بر احتشام غرور دود
ارزانی داشت و در حسرت ان غرایب رغایب
مطالب ظرایف لطایف و مآرب دل سوخته
غم اندوخته که از درخت میشد هدیه جمال
صورت ان کتاب تمامی یافت والحمد لله
از یاد دست ازین حد جرات ندارد دو افتاب
عالم افروز نصفت و عدالت از سمت الاحراق
در اقطار ملک الاطراف باد سایه لطیفه ادبی اوزرا
نوشیند جناب دولت مآب ابایت نظارت

آیات مفاخر بیمن و جلالت ساطع فیه یمین من
الله ابد الصادقین بیت این خواجه کم بلی
تقویت را بنشین مضبوط نگردد در بیان
همواره اضاف الطاف حضرت ذو الجلال
با بنده دولتخواه بیت ایکه از خادمان حضرتش
روز و شب در دعای دولتش مرام
اطاعت در رواتب ضراعت خدمتکاری
دارد سال میاه مهر دولت و اقبال مشتعل
ربانی در مراحل اسنی بیت سبحانی ابرام
ستره ادب نسبت بیت ترا در اختیار
کامرانی هزاران سال باد زندگانی طاهر
جاه و جلال جناب امالت پناه مدارت
دستگاه

جلالت دستگاه جلال اجلال بر مفارق
بندگان منبسط فرمود صغرای نوکش
مهر پرور ماه علم دل گشت از ان تازه و جان
شد خرم انواع الطاف و اصناف کرم از
فحوای مستفاد بود بادیه عرش رجا
بافاضات عوارف نشان انکه این
فقیر حقیر را خاطر عاطر بهره مند سازند
بنده ای مصدع نمیگردد باد عمر سالها
قیاس و باد عنیت بر دوام باد ذره رش
در ترقی باد جاه همت بندام سایر در دو آ
صفحه ادعی از قدر نویسند رسی ست خامه مشکین فواعله
تدبیر مشید مبانی تقریر و تحریر عظام

رکن ارباب عهد و اوان حاصل باد
و ارقام متخصص که خبر رضا یقف دعا
بگوی در انتساب رضاجوی اشتغال
ندارد با رسال رسایل خدمات
مدحات در جادهٔ انبساطی نهند
و رسنده امت مهام دولت و استق
مت امور حشمت ادکه وسیله دالیابش
رعایا و ذریعهٔ آرایش برایا ست از حضرت
حق سبحانه و تعالی استدعی می‌نماید
که لایق مدعی ب اقرب است فی قصود الهی
تاییدات نامتناهی ابداً ملازم کساره باد

دیوانیان اهل قلم در جواب رقعه اعاظم دیوانیان اهل قلم نویسند

فرمان

فرمان لازم الاذعان که از عالی جناب
ابابت دستگاه والی مدار مشایخ
الملک و ملت فی ملت ضامن انتظام مصالح
دین و دولت ناظم امور رعیت و کل مهام
از سر کلک فیض قدرت او با حسن نظام
تا فرد این حقیر شده بود مقطع مسایلم
بشیم بهم میامن الطاف و اکرام ساحت
و اطیب انات نشر الفاظ عرایس
سطور دلربا بشن مطابع رموز سعادت
جاودانی مورد عظیمت بانواع اکرام و تعظیم
تلقی [illegible] و مقدم نشر نقش پرداباد
جارت متوش گردد انواع مارب

زسانی و از ضعاف مطالب دیده جهانی
در سلک مثبت باد دیوانیان ...
از دیوان ... چون دبیر فلک رتبه مالک
ممالک فصاحت و دبیر بلاغت جمهور امم
رافع اعلام عدالت جامع اقسام ایالت
مرجع اعاظم کهف انام ملجاء اماجد
ایام   آن که فروغ شعله رای منورش
پروانه ضیا طلبیده شمع آسمان چنبر است و چرا
ست نجم پریشان و نقد پرسان سیر جد
توضیح و بیان آن رسیدن از حیله حیرات
و سنجیدارت باشد وصف صورت افزا
ق نخجیر نگنجد بیز وادیب و دانی در رسوم
سعادت

سعادت دو جهانی آراسته باد دیوانیان
...
مدارجلیه
ملاذ سلطنه مسکین طراز و فتح جلیله مستغنی از خواجه
ذوی الافند ارفده اکارم و جمهور ذوی الاعتبار
واسطه مدار ممالک وسیله قرار ممالک ... باحکم
امور انام مرجع اهالی ایام ... خواجه کافی
کفایت آنکه تا حسن نسبت باشد مهر عزت
بر طرز از دامن آخر زمان قرین بحلیه حصول
مطالب و تحلی بزیور وصول مآرب ...
نموده چهره و مآرب گل مراد شگفت زبان
گلگون که ترقیم آن صحیفه لشیده مضمر اسرار
بلاغت است و صریر خامه که نفس

ان نامه بر داخت عندلیب گلشن فصاحت
نسیم عاطفتی که از مضمون آن استشمام
رفت و سنبله از دیاد اخلاص و ذریعه
کمال اختصاص شد نه باده ابتهاج بنیت
ضلال عوارف انعام و لطایف اکرام ابدا
مخلد باد دیوان [illegible]
[illegible] عفه الله جلاله و دادم علی [illegible] م
ضلال بعد از اهداء تحیتی که از روایح فوایح
صدورش مشام دلها معطر و از لوامع طوالع
ورودش دیده جانها منور گردد مرفوع
ضمیر منیر میگرداند که از جمله مکاتبات [illegible]
دوستداری دفتر نبات اوضاع حسن گذاری
اخبار

اخبار و استبشار یاران و اعلام و استعلام
هر آوازه [illegible] نموده از قضا
بابی صحی و جزئی که دران صوب سانح
شده تمتع شرف نهانی از زوالی
دارند لیکن [illegible] عوارض احزان و عموم
و نوایب [illegible] هموم [illegible] مرتفع و منهدم
خواهد گشت بر دایه مصالح [illegible]
دولت و میامن رفعت مضاعفه متزاید [illegible]
[illegible]
مشتمل بر فنون لطف [illegible] سینه
[illegible] روان کلک [illegible] زبان [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] مقاصد و مطالب

وطراز کسوت امانی و مآرب اعنی ملطفه
صاحب اکرم اعدل ناظم مصالح دین
و دول کریم حسیب المناصب حسیب رفیع
المراتب [illegible] اینکه در [illegible] فیض خامه او
ابر گوهر فشان خجلت کشید در این ایام نزد
[illegible] ان افضال و انعام فرمود و حسن ارمغان
ان دلایل دوام دولت و نظام مهام
رفعت لایح بود در وظایف حمیده الهی
افزوده زیاده اشتیاب رفت امداد کا
مکارم و آثار نامداری نمونه و خاتمه بود

اعلی [illegible] عنوان [illegible]

تدبیر مهام عالمیان و اصلاح امور آدمیان

ما [illegible]

تا اهتمام و رای مشکل گشای خدام عالی جناب
معالی نصاب صاحب ارفع اعلی خواجه
اشرف اولی مسبح مرادات [illegible]
وسیله حصول مرادات [illegible] مویله
ان صاحب مقوّی ارباب فضایل [illegible]
خواجه والا حسب مشکل گشای [illegible] حامیا
ل حکم او [illegible] جهان را فرض عین مفروض
باد دعاگوی معتقد که نظر بر [illegible] در ارادت
و اخلاص معتقد است و لیکن من همت
ان عالی رتبت [illegible] و مقتضه الوف [illegible]
واقفه و ضوابط [illegible] از روی
[illegible] مشکاری [illegible] علیه رفیع منزلته

ودوام ایام دولت که دواسطهٔ عظمت
ودارایی شوکت استدعای نماید برمنصهٔ
اجابت ومنظرهٔ استجابت جلوه نماید
با ذریت اقدام برابرام عرض ادب
مبادرت نمایند خلال اخلال منتشر شود ونمود
وخاتمهٔ حال مسعود ومحمود باد
مفاوضه
که بهم ومدارا خضم ازام التعظیم ملازمت
عالیجناب سعادت مکتب خواجه
معظم مدار جمهور انام رافع اعلام
عدالت جامع اقسام ایالت مشیّد
مبانی تدبیر ممهّد قواعد تقریر وتحریر

صاحب

صاحب سکهٔ معانی گوهرپاش اقتدار دادگستر
سپهر ارتفاع کار عالم را قرار موصوف بصفات حسنه
وموسوم بکارهای پسندیده ظهور نمود مواد فرح وبهجت را
متضاعف ومترادف ساخته بهر حرفی از ابواب
ادعیه دهر که را الصنوف اشتیاق مقابل گردانیده
ما به مختصر وتحفهٔ محقر این حقیر اشتیاق نظر قبول
الجناب بدارد واز مبادرت الخلاص رضیه ومکنت
اوصاف مرضیه حقی ثمر دکه ابرا در محل حضانه وقبول
قع است رضا جابی بخشیده زیاده جرأت
شرط ادب نمیداند عالیمقدار ابر مطالعه
جاه واحسان پایدار ومتضاعف باد
سنداری جرار داعم قدسی حکم

سلامی چو اجرام علوی معظم با مراسم تحیاتی
که نسیم خلوصش از مهب اخلاص وزیدن و شمیم
خصوصیتش از چمن اختصاص وزد تحفهٔ مجلس
عالیجناب دولتمآب ملاذ ارباب فضل
مرجع اصحاب دول جنابش اکابر عظام آیسا
اعنی فلان جمیلا اعلی الله تعالی شأنه و ابد فی
الدوله ایمنت زمانه میکرداند و علی الدوام
استدعای نماید که نسیم توفیق از مهب
تقدیر متنسم شده کوکب آرزو شما از ذروهٔ
اقبال طلوع نماید جیب دل از نور صبح مهر جمال
بابه نور ریاض جان از نسیم وصال تازه کرد
اگر دعاگوی مهجور را تشریف جواب

که سایه

که سرمایهٔ مفاخرت و پیرایهٔ مباهات است
مشرف سازند از نقص برتبهٔ کمال
و درجهٔ جاه و جلال لا زحی نخواهد شد
کم نگردد تا نسخ خورشید اگر در بدخشان لعل سازد
سنگ را تربیت فدام بر اطناب عتبات آن جناب
حجی نشنید مطالب عزت فی قارب
رفعت مخصوص و میسر باد لکمانیر در جواب
صبا رسید و ز الطاف
خواجه داد نوید شکفته شد گل دولت
ببوستان امید کتاب صنایع و نایب خطاب
بدایع آثار عالیجناب خواجه اعظم والی
اقالیم مجد و کرم مرتب مصالح انام ناظم امور

الالی قایم ایام کامل مرام عباد ملقی مهام بلاد
خواجه گرز حال عدلش مست و ملک آباد
و خلق آسوده بعادت نزول روح را از ابتهاج
و سینه را انشراح داد رشحات اقلامش
رشک قطرات سحاب و لفظ کلام منش غیرت
ذخیرت شاهوار دهان نکته اش در باره دل ساخته تقدیر
فوت و اندازه قدرت روشنست تعظیم کای
اورد نقد جاکم حظر و التفات ضمیر منیر که
در مطاوی ان منشور سعادت بخش ارزانی
فرموده بودند از مراسم بزرگانه تعبیه
و بدیع ننموده بنده را به التفات مشغول میگردد
مقتضیات ایام دلهای موجب اند باد

مراتب

مراتب معالی باد سابیر بقصر ادب ازل رد
اهل قلم نوشته هرچه اندیشه را بران بنهمت
بیشش قدر سعه او بست چون قلم زبان
از شرح عروج بر اوج اوصاف جناب خواجه
اکرم صاحب اقدم اعظم مستجمع اسباب
معالی متکفل امور ادانی و اعالی رافع
اعلام عوارف جامع اقسام عواطف آنکه بار رای
خاطر خاصش تحریر شده مهره در نقاب حجب
ذرات و زبان قلم از وصف سعود بر فروده
سپهر نعوت او عاجز و قاصر پس مفتاح عبارت
این ضعیف جلوه به فتح ابواب ادای ان میسر تواند
شد که در این اندیشه گشتن نسبت حد حوالی می

در بیران لسی و ملک
[illegible]

وضعف علامات خدمات جناح مشتاقان دلها ت شعلات
نوایر اشواق بیاندازه تقریر مهندس ضمیر و کز برمنشی
خبیر نمیتوان با جرات مقدم نمیگردد
دولت را با زحمت بر بیان عرضیت اما شولت
ببر بار صحیفه که از ان نوک خامه یافت رقم
مرا انیس دل و راحت روان آمد کتاب نامی
و خطاب گرامی جناب صاحب اعظم خواجه
اعدل اکرم مدبر امور ادانی و اعالی ممهد قواعد
مکارم و معالی ناصب رایات عوارف رافع
اعلام عواطف [illegible] انکه بذات شریف بسایل
بدل اد فخر بود صاحبان تاج تلقی را رون
نجشد چون آب زندگانی و دل آویز جوان
لذت

لذت حلوانی به زعیر بن آنی و خوشتر بن زمانی
نظهور رسیوست عقود معانی در سلک الفاظ
دعبارات منتظم و رقوم معالی در طی ان کلمات
تامات مندرج و مرتسم لحظات الکرام و اقدام
اعظام تلقی تمام یافت [illegible] عذرا یادی نبودن نامه
راست باید هم در دعا فراهم کان خوب مینماید امداد
نمنع و استظهار اسباب تلقین و استینا از دراقائق
دراذق مادر سادات [illegible]
مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت
ولی نسبت بذات اشرف عالیحضرت مرتضی قسیم
مجتبی منبع نور عین امامت عین نور کرامت
مقتدای سادات عظیم ارباب سعادت زبده اولاد

مسطوین اسوهٔ کهی دخا مصطفی مظهر اسرار نبویه مهبط
انوار علویه علی مرور الایام مزین و محلی باد و طرهای
همایون اکابر انام بتقبیل الطاف و اعطاف ان نقاوه
دودمان عبد مناف منور و محلی مخلص دعاگوی
[illegible] انکه در موقف عهود بست کمر صدق بر میان
بسته یار بیان میامن دعوائی که منبعث از صدق
و نیت از صفای طویت باشد عهود اخلاص را
مجدد می سازد و از سر عقیدت خالص و نیت
صافی بدعای دولت نقابت پناهی که صلاح
بی غایت و فلاح نامتناهی بران متفرع است اشتغال
می نماید و از حضرت عزت شانه امید اجابت
میدارد در بنده ایرام نمودن علامت بی ادبی
شمرده

سایهٔ عاطفت و سیادت بر مفارق اعاظم
انام ابداً مبسوط و مستدام باد [illegible]
[illegible] این کتابت نیازی از روح
سعادت اخترست و بی خفا بدل کش
از برج سیادت کوکبیست فوایح اظهار
ازهار شجره طیبه ولایت و لوامع انوار ثمره
زاهره هدایت اعنی فاطمه شرف بحضرت
مرتضی معلی مجتبی مزکی صدارت باهره بهره ملت
طره ناصیه سعادت غره جبینه سعادت نقاده
اعاظم نجبا زبده اماجد نقبا قدوه زمره علویه
اسوه نبویه اقدام جناب همایون اکرام منت بر عظما
مشتمل بر فنون الطاف محتوی بر صنوف اعطاف

ورود ارزانی فرموده چون از مضمون آن خطاب
مستطاب تمهید قواعد حصول مرادات و تکمیل
مراتب ظهور سعادت مفهوم شد ابدا در شکر
تعریف و تواتر یافت از برکات انفاس
عالیه آن مشتمل مرا که التفات مبذول گشته ظهور
که مأمول بشرف قبول افراق جا یابد زیاده آن جناب
موذی سواد دستور ایام سیادت شواید سعادت
مقرون باد و آثار معالی با نوار فیض لایزالی
مشحون باد بحق محمد و آله الامجاد
یارب بکمال تو همیشه دورانه بینی که از خیال
کار دست قدرت ببینی چون گره بر جبین
ذات معالی و تقریر مبانی صفات فرخی
عالیجناب

عالیجناب سیادت مآب مصدر مناقب مظهر
محامد و مناصب انسانی غیبی سعادت عالی شان
سیادت خدا ... اولاد رسول نقاوه احفاد
بتول ... که سهام ادعا م قصی
نقصان ... و ضما براه ... اسرار
توصیف آن اطلاع نیابد اگر دران با شروع
نمیرفته عذر روا نحبت متمنای خلوص و خصوصی است
که بر تواتر و توالی در ارسال ملاطفات عالی
که سبب سرور و موجب حضور قلوب صدور است
اهتمام فرمایند تا روایه اطناب مصدع نمیگردد
قواعد مناقب نقابت و مبانی مناصب سیادت
بتائید الهی و تائید فیض نامتناهی مؤکد و مشید باد

هم در علی ابن
المرتضی الحال

در جواب حکم
نسبت بنقیب عظیم از سادات نوشته

شمایم خلد از قدسی کمایم حدایق فردوسی
که بدستیاری شمال اقبال از ریاحین الطاف
عالیجناب نقابت انتساب مرتضی اعظم
مجتبی اکرم مهر سپهر نقابت ماه آسمان
نجابت خلق اعاظم اشرف کارم الاشراف و زبده
بود مشتمل بر مهمان الطاف لی غایت و محتوی
بر مکارم اعطاف لی نهایت تشرف نزول
ارزانی داشت هر لفظی متضمن بشری از اسرار
فی کتاب مکنون و هر حرفی مبنی حکمی از مقام
نون والقلم وما یسطرون مورد مشتر لفظی از عنوان
مفاخرت و فهرست سعادت اخروی دانست

متوقع

متوقع انکه تا زمان سعادت ملاقات نیز ارزانی
مخاطبات مفرز کردانید که وسیله موهبت
عظمی و ذریعه کرامت کبری همان خواهد بود
نبرداند املال نمی نماید منبسطا خاک سنوحا
وذان قرین که توخلاصه ترتیب جاه ارکانی

نسبت ذات لطیفه ادمی از سادات نوشته شد

جناب سیادت مآب سعادت ایاب مرتضی
امجد مجتبی اسعد زبده نقبا الموه نجبا رفیع الدرجات
معارج سیادت و نور سواطع انوار سعادت را
سلامی که محتوی بر خلوص اعتقاد و مطوی
بر وفور محبت و وداد باشد مبلغ مبدا رد وادراشت
بشیر ملاقات تشرفی اکه اینه صلعت

امال و امانی مواکب مسرت و کشاد معانی
است اسند عاجی نمایند توفیق سعادت
اجتماع با حسن صور دایمی اوضاع مقدر
باد تر صد میرود که در فتح الباب ارسال
جواب بنظر قلم مرحمت رقم رضا نه بخشند که
استنشاق نسایم محبت واستشمام شمایم
مودت غیر نسیم مطالع است باز دست اکمال
نمود ظلال سعادت ابد الخلد باد
طغرا ادب از سعادت طرایف لطایف محبت آثار
که عبارتیست از مکاتبت جناب سیادت شعار
مرتضی رفیع مجتبی منیع جلیل الاصل جمیل الوصل
ظاهر الانساب باهر الاحساب خجسته مساعی سیاده

ونقابت

دیگر کتابت
کتابت گ
عالیقدر

ونقابت مشحون بلطف عبارت و مقرون
بحسن استعارت سمت ظهور یافت از مطالعه
آن عبارت محشوی بر دقایق معانی و از
ملاحظه آن اشارات منطوی بر حقایق
اوحانی آن حالتی باده و سرور جان بی اندازه
کشف طرق محبت ایله بر سبیل مبتدای روز
بروز ربا اعلام سوانح وقت حضرت سلسله تعارف
بود بسیار روا انجا قدیم را جانب بدار زیاده
اطالت نمود با به سیادت بلند و سایه تعا
دت ابد پیوند باد دیگر نصفه اعلی از سیادت
نویسنده سه پیشگاه سیاه دسته سیره
اشتباه بندگان مرتضی اعلم مجتبی اکرم مظهر

محامد مناقب مصدر مآثر و مناصب خلاصهٔ اولاد
رسول نقاوهٔ احفاد بتول زبدهٔ اعاظم نجبا
قدوهٔ اکارم نقبا ماه آسمان عزت و جلالت
مهر سپهر نقابت و ایالت علی مرور الدهور
و العوام و کرور الشهور و الایام مستقر سعادت
ازلی و مطلع انوار کرامات لم یزلی ع دیده
مخلص که بوظائف بندگی مشغول است زمین
نیاز بلب ادب ملثوم گردانیده بعرض ضرایف
رسانیده که از نسیم روایح آن ریاض انس لطافت
از شمیم فوائح گلزار قدس طراوت یابد
مصدوع جناب رفیع میگردد و عقیب الصلوات
از حضرت مجیب الدعوات دوام ایام سعادت

فرجام

فرجام ملازمان سدهٔ سیادت زینت را
مسئلت می‌نماید بیمن اجابت مقرون
و بعز انجابت مشحون باد از خدام عتبه
سیادت و سریر سعادت نعمای [illegible]
پروری و مآثر فضیلت گستری قرین [illegible] باد

سایر در جواب طبقه اعلا ارسال داشته [illegible]

ریاض فیض شمیم کرم و اکرام در هوای ریاحین
نسیم التفات و اهتمام [illegible]
پناهی سعادت دستگاه مرتضوی مرتبی مجتبی
معلی زبدهٔ اکارم قدوهٔ اعاظم صدارت
ماهرهٔ بدر ملت زاهره نقاوهٔ زمرهٔ علویه اکوه
عترت نبویه اسبغ الله تعالی ظلال نقابته

و خلد مبانی سیادتش چون طیب روایح
ازهار و فیض فوایح انشای حدائق ارواح
و اعیان صادق را چون گلشن فردوس
مزین ساخت مورد عظمتی بانواع اکرام
و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف
احترام و تکریم اختصاص پذیرفت صنوف
عنایت و ذره پروری که در ضمن آن اندراج
یافته بدعاگوی دولت آید نبود بمقابل
کثرت زیاده حسب رتبت خود نموده اند قواعد
مناقب نجابت و مبانی مناصب نقابت
شید شیده الهی و تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید باد

[illegible]

تمهید

تمهید قواعد سیادت و تاسیس مبانی
سعادت بذات اشرف عالیجناب
نقابت انتساب ناصب رایات ملت
بیضا جامع آیات شریعت غرا اخلق اکرم
اشرف اخلاق قبله فضلاء انام کعبه علما
اسلام مزین و آراسته باد بنده دعاگوی
که بر لوازم ارادت استمرار و استقرار
دارد بتقدیم دعای خوشتر از نسیم دلگشای
سحری و عرض ثنای بهتر از شمایم
راحت افزای گلبرگ طری مصدع
خدام میگردد و آناء اللیل و اطراف النهار
بمحراب کعبه زمرة المستغفرین بالاسحار

برادر عینیه دوام ایام سعادت انجام هوا طلبت
منهی باد بعز اجابت مغزز با درجاء و انعمت
که از خدام عتبه جناب سیادت مآب بفنون
عنایات صنوف رعایات مخطوط گردد
زیادت جرات زحمت سر نقابت
و سیادت بذات شریف و عنصر الطف
مشرف باد در جواب ادبیه
مناظم اقلام گوهر بار و مقاطع
ارقام در نثار رعایت جناب سیادت
مآب رافع رتبه کمال ناصب الویه
عز و جلال مورد و مناقب شریفه صاحب
منقبه مرتضی اشرف فسبع مجتبی افضل
منبع

منبع شهد الله تعالی ارکان العلی بانوار سیادته
و بنیان الهدی بآثار نقابته قرین نزول
عز و جلال الهی نزول اقبال فرموده باعث
نعوت اسباب بهجت و تواتر آثار مرحمت
بصدقه ار مرحمت و ثنا مقابل گردانیده
زیادت حیازه شمود آثار سیادت
و معالی بانوار فیض لایزالی مشحون باد
ادبی از سیادت اعلی الله تعالی
مکارم صدارت النقابته بنده هوا خواه که لهالی
ارادت البرار اخلاص مطرز است درایع
بدایع دعوات فی روایح و دایع
تحیات مستنزر شریف ابلاغ می نماید

و همواره انتظام امور سیادت مآلی را
مستدعی می باشند بسعادت اجابت
مقرون باد تب طاقت شرح و بسط از رقم ایام
فراق و زحمات شکایت از زمان اشتیاق
طی نمودن اولی میداند چه تقریر و تحریر شرح
زهر چه وهم تصور کند برون است زهر چه
فهم تعقل کند فزون آید زیادت ایام
نزهت مناقب سیادت و مناصب سعادت
ابد الدهر در تزاید باد سیادت و نجابت پناها
ملاطفه لطافت انتما رجحان
سیادت دستگاه مرتضی اعظم مجتبی اکرم
علوی النسب مظهر اسرار نبویه مهبط انوار
علویه

علویه عظمه الله تعالی فی مناقب التقی و نشانه
مشحون بفضول سرافرازی
مقرون بصنوف دلنوازی بدولت ورود
مژده حصول مقصود ارزانی فرموده حسن
ادب بار اراق عوارف و خدا آداب الطاف
خیر بوجه انیق [illegible] و رواتب مدح و ثنا
اجازت بداد و چون مشعر ان فخر لیا
لطایف و مطلع ظرایف از الساق امور
دولت و احلال رسوم [illegible] و حجر
بود مرا اسم شکر سپاس باری بتقدیم
رسانیده زیادت الطاف نمود سایه
عاطفت سیادت مآلی بر مفارق ادانی

دعای عالی مجد و رشاد مشایخ عظام حضرتلرینه

حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت سلطان
ولایت شعار پیشوای مشایخ عالیمقدار زهددار
ممالک کرامت تخت نشین اقلیم امامت شاه
زمرهٔ ملوک مرشد ارباب سلوک عالم معا
ملات طریقت صاحب مکاشفات حقیقت
برافرازندهٔ لوای تصوف برافروزندهٔ چراغ تعرف
همواره مظهر آثار کمالات ملکوتی و مصباح انوار
فیوضات لاهوتی باد مرید نیازمندلری که کوکبه
نور ضمیر منیرلری انوار فتوحات غیبی ایله ملتمس
اسرار فیوضات لاریبی باشه دعای
که صفای خفوتلری حریل انارلکده رستا
علایق

علایق دمدمه جهانیه که تقاضای خاطرلری صفحه
غبار ظلمات عوایق باشه بکریم مقدس
مهدی دلخوشی سازرد بر تعاقب ازمنه
و دهور و تتابع ایام و شهور مزید اوقات
روحانی از جناب جلال خداوندی ربانی
استدعا فی غایه و جهد الذی خیر الدعا از همت
عالی همت التماس مرقومه که اکسیر اثر قبول
خاطر عاطر که آینه مستعد اسرار غیبی
و مجموع واردات لاریبی اشتیاق حظی
کامل و مستعد کرداننده زیارت
حضرتلری مرقومه و چاشنه‌سی داده عالیجا
مبسط فیوض ذی الجلال و مور ارادت

رازی الهی باد منشی در جواب صحیفه اعلا از جانب او نوشته
اشراقات انوار رشد و لمعات آثار
جام جهان نما که عبارتست از عالیجناب
مستطاب حضرت حقایق پناه معارف
دستگاه ناصب رایات حکم کاشفی
آیات نعم مفتاح مفاتیح غیب فاتح خزائن
لاریب هادی انام مرشد ایام لازالت شموسه
مورد اصناف الکرامات و مصدر انواع
المعالی والکمالات محتوی بر اسرار ارتضی
برجسته من بث و چون آفتاب عالمتاب از مطلع
ذره پروری طلوع نمود مورد آن وارد غیبی
دور دوران و افد لاریبی را ابد ملثوم گردانید

بر فرق

بر فرق افتخار نهاد و صبوح خبر استفسار احوال
ذخیره اسباب امانی و آمال موجب تضاعف
سواد شکرگذاری و فزودن امداد سپاسداری
شد تارک اقدام بر جبهه رشد عاجز احرام میمالد
لوح محفوظ خاطر سعادت مآثر مجمع افاضات
انوار ربانی و منبع رشحات اسرار سبحانی باد
[illegible] از منشآت [illegible] احوال دل
بدولت چه محتاج تقاضی است بر شمع ضمیر منیر
پروانه روشن است چون بر مرآت رای فیاض
عالیجناب جلی و نیر آفتاب مطلع انوار کرامات
منبع اسرار الهامات مرکز دایره صدق و صفی محیط
نقطه توکل و تمکین مخزن اسرار لاهوت مطلع

انوار جبروتیه نتیجه کرام نفیسه اصفیاء عظام که منصه
ادراک حقایق و محل شهود اسرار دقایق است
صورت حال این محب معتقد مخفی و محجوب نیست
لاجرم تقاضای آن صورت و تمنای آن معنی تا
از قبول تحصیل حاصل دانسته نبرواید اخلال نمی‌باید
ضمیر پاک تو کاینه خدای نمایست زنگ گرد
غفلت و زنگ کدورت ایمن باد خطاب قدسی
که متضمن برکات نفحات انسی است از عالم غیب
حضرت الله بسبب روایح را بابت دینیه صاحب نفیسه
سالک مسالک شده نعت موافق موافق طریقت
و حقیقت کاشف اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار
قدس و جبروت اطلع الله من مشارق معارف

الذات

الذات بدره و شمسح بانا زانوار تجلیات الصفات
صادره شده فی درود باقیه مقرون بعواطف
کتاب انزلناه الیک از ورای سرادقات
عوالم غیب جهره گشای گشت بار بار هر حرفی
از اوراق خطاب مستطاب و طی این محبت دود
ادورد انس بمودت و آنها دمو نقف شیع
میرسانند و از حضرت دائم البقا جل ذکره
اسباب نیل سعادات الانفس الشند عای بماید
وما ذلک علی الله بعزیز باد دست مصدع نکی رز
دل روشنت قابل راز باد در قبض نبر
خاطرت بار باد مشایخ لطیفه ادبی آمیخ
هر چند در عالم شهادت از سعادت

لقای جناب تقوی شعاری محبت آثار
جلیس بزم زمان انیس ارباب علم و عرفان
سالک محقق کامل مدقق جعل الله تعالی نفاذه
سبب الارشاد ارباب المعارف و موجبا لهدایة
اصحاب الحقائق والعوارف بسمت حرمان مکرم
شده اما در حق قدس دمی بس الم پیوسته
دیده بصیرت ... جمال ان اعمال المنازل
می نماید و مع هذا امیدوار است که حضرت
حق سبحانه و تعالی حجاب میان بنده را مرتفع
ساخته بشرف ملاقات اشرف رساند
زیادت اطناب نمی رود [illegible] در ده احترام
جای تو باد ذکر روحانیان دعای تو باد [illegible]

صحیفه

[illegible] از [illegible] صحیفهٔ شریفه محتوی بر معانی
لطیفه که جناب ... شعار زبودت آثار
ناسک مناسک دین قویم سالک مسالک صراط مستقیم
جامع انواع معارف لاهوتیه قارع ابواب عوارف ملکوتیه
ان نور مشخص که با ذات طبعی الوده بنت دمی رانی
بالکلی ارسال فرموده بود به سمت ظهور رسانید و چون
از مضادی ان انار صحبت وجود وا انواع جمعیت دیر دور
شفا دلبو دد نور شکر و سپاس ملک قدیم بتقدیم
با ... ذات اصحاب ... [illegible] سرلاهوت
همیشه ... فیض حق ... قرین بود [illegible]
[illegible] مبانی ادنی ... کاست عناصر بنیت
مرسنه مادی کامل ... مجمع منبع علوم روحانیه

مجموع فیوض سبحانیه قطب فلک کرامت و ولایت
مرکز دایره درایت و هدایت سلطان مشایخ
عظام قطب الاقطاب امام کاشف اسرار ملک
و ملکوت ناظر انوار قدس و جبروت مخزن لطایف
قدسیه معدن معارف انسیه سرور کار طوایف مرشد
ان امام واصل بار و مقاصد علیه مریدان مفلس
سینه و مستفیدان از نظر همت عالی نیت حاصل
بنده مفتقد [illegible] انکه در هر نوع عبودیت داعی اخلاص
سر چینی دارد بعرض دعایی که از ریاض نغز بر سر فواتح
اخلاص قایم دار جدائی بجز پرسش رد ابجح اختصاص
رابح باشد مصدوع خدام میگردد و بوظیفه شکر لطف دی
دولت ابدی و خلایق را [illegible] ثنای سعادت سرمدی
اشتغال

اشتغال می نماید دارا حوالات جانبه بعد الدعا
مسئول آنکه در خلاصه اوقات [illegible] انات
نظر بکادت کیمیا اثر که وسیله حصول امانی
و ذریعه ظهور سعادات جاودانی است محروم
نگذارند زیادت جرات شرقت خاطر عاطر
از مهر و ضمیر منیر ضیاء گستر مرات [illegible] مطالع غیبی — و مهران
و ملاحظات لوامع عوالم لاریبی باد [illegible]
[illegible] نسمات انفاس مقدسه
در نشر [illegible] اقلام مطهره عالیحضرت [illegible]
مقتدای عهد و اوان افضل مشایخ امام اکمل [illegible]
انام صاحب آیات ریاضات ناصب رایات
کشف و کرامات سلطان محققین برهان صدیقین

مفتاح کنوز معارف ربانی کشاف رموز عواطف
سبحانی که حاوی اسرار الثمات حکمت ابابه
بودار مهبط برکات سنیه و منبع مقامات علیه
فایح فوائح نفس نشد نسیم روضه دار السلام و منبهم
جره حور مقصورات فی الخیام از نفس ان
بو فیح دفع تمشام جان بهولت غدار مکارم
خدام خیر نهاد دم از تمهید قواعد عذر خواهی نشر بدیر
نیست زیاده جسارت نرفت ذات با برکات
متبرکه الصفات ابد الدهر بر وساده ارشاد
و افادت و سجاده سلاد عبادت ملاذ مرشد
ان منهاج خیر بناه منبع انوار حقایق سلوک
دستور باد سید الفقیه اذکها از مشایخ تونسا نوار
اسرار

اسرار فیوض اقدس منور مقدس عالیجناب
ارشاد مآب شیخ الانام مقتدای طوائف
السلام منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه
مرشد الکرم قدوه مشایخ عرب و عجم المتوطن
فی قباب سبحات السبحانیه فی الغابات
الجذبات الربانیه بر قلوب مستعدان قبول
افاضات و مستمدان نتایج ریاضات
فایض باد مخلص معتقد که آیات اخلاص
بر صحیفه حد متکاری نگاشته ثنایی که از مضمون
منا شیر ثنا سپر صبح سعادت خبر دهد و دعای
که به بشارات بشارات یمن و برکت
اطلاع بخشد بعینه علیم سمت ارسال

میدهد و از حضرت رب الارباب تمنیات مواهب
و نعمت رعایت سببی که متضمن نیل ملازمت
تواند بود مسئلت می نماید انه علی کل شیء
قدیر زیادت اجلال شرف نفوس
منور جهان روضهٔ قلوب مجاوران صفه
صدق و صفا بهجا من انفاس متبرکه
و برکات ازین سرشته بغیه منور و مزین باد

[illegible]

را لحمد باغ بهشت است با نامه پاکیزه او باب
سر کشت بیت رقعات خامه خام عجاب
هدایت انجام منبع انوار کرامات مطلع
انوار الهامات تحریر یافته صدق و نقای
مرکز

دایره توکل و تمکین عزت برایا عنایت عطا
به ارزال رایت فی سبیل الهدایت ذلیلا و مقابله
بعطف المعرفت الا احدیت سلسله در
احسن اوقات دایمن ...
سر ورود ارزانی فرمود از یمن مطالعه
این کتاب انسی ... مضمون جمله
الخطاب فرشتی صفات مصراع
شکفت دلم چو غنچه از باد صبا ارسال ...
... را الف ... صد است
تا ... اعتقاد ... زیاده ابرام ...
خود نموده اند بر مرکز مراد توکل قطب عالم ...
بهوشیه دایرات فلک را مدار باد

بسایر لطیفه ادبی از مشایخ نوشته‌اند مساعی
انفاس علیه و برکات اوقات سنیه
جناب شریعت شعار طریقت دثار زبده
النقباء العظام نقیب الاولیاء الکرام قدوة اولی
النفوس الطاهره اسوة ذوی القلوب الباهره
مخزن معارف ربانی و عارف مواجید سبحانی
واصل باد مخلص واضح الاعتقاد که همواره
منعطف بمشارب بدایات عنایات بیها
عبدالله می باشد بعرض ادعیه که نتایج اعتقاد
از لطایف زوایح آن آستان توان نمود
تصدیع میکرد و بهلی همت بر ادراک
سعادت ملازمت مقصود میدارد

ابواب

ابواب حصول این مرام از فیوضات ملک
العلام مفتوح باد امیدوار التفات که این
کمینه را بخدمات لایقه نوازش فرمایند تا
مراسم اخلاص بظهور رسانیده و ادای مکانت
حب رتبت نمی نماید لطیفه همیشه ایام اوقات
شریف بافراحت و حالات با دم مصروف
در جواب لطیفه ادبی از مشایخ نوشته خطاب مستطاب
که از جناب شریعت شعار تقوی دثار
رافع رایات طریقت صاحب آیات
حقیقت نقاده زهاد اسوه عباد بنام مزد
این حقیر شده بود شرف ورود ارزانی
فرمود مورد آن وافد غیبی الخطوات

تعظیم و اجلال استقبال نموده خسرو خجنده
اثر اشفاق مهب احوال و تیسیر اسباب
امانی و امال که از فحاوی آن معلوم شد
موجب تضاعف مواد شکرگذاری و تزاید
امداد سپاس داری گشت نزد اید انبساط
مصدع نمی شود حضرت عالی مجمع اعاظم
نعمات انوار ربانی منبع رشحات
اسرار سبحانی باد دعای کتب عجب العصر
ابیات از علی ای طریق علم را فضل تو مصباح
آمده مخزن تفسیر را ذهن تو مفتاح بعده
مسند افاضت حقایق تفسیر تحسین تقریر
سلطان مفسرین برهان اهل حق دقیقی

فخجسه

مخزن احادیث نبویه وارث موارث مصطفویه
مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق
کاشف مشکلات عقلیه فاتح معضلات نقلیه
سلطان محافل علماء ترجمان افاضل بلغا ارأسته
باد توالی فیوضات کلام الهی درباره
مستفیدان مجلس عالی تا گاشته مخلص بی اشتباه
که پیوسته بتفسیر ایات بینات فضایل خدام
اشتغال مینماید بارسال دعای که از ریاض
تقریرش فوایح اخلاص فایح و از حدایق تحریرش
روایح اختصاص لایح باشد تصدیع می ورزد بنده
علیه میدهد و بر دو وجه نهال اخلاص در روضه
صدق چون بلبل سحری از روی ثنا گستری

درس مناقب آنحضرت میخواهند حیف
بمدح نیست مادام ضمیر من مشغول ٭ بوصف نیست
بیانی زبان من جاری امیدوار است
که از تمکین انصاف مثال واجب الامتثال
شرف اصدار ارزانی فرمایند تا وظایف
خدمتگاری بظهور رسد سزاوار انبساط حضرت
نمی روم حیف تا هست عقل و انتظام دین
تا هست قاعده استوار شرع ٭ از آفتاب رای
تو باد اجلال علم ٭ بر سر لشکر مراد تو باد امداد شرع
[illegible]
ازنانی منک بافخر الاعالی کتاب بلفظ متبل الامالی
نفحات گلشن معالی و نکهات چمن الطاف
رانیر ای

رانیر الی اعنی فی خاطبه عالیحضرت مخدوم اعظم
مقتدای افضل اعلم تغیمت بهر سلف
است و جماهیر خلق قبله فضلاء انام قدوه
علماء اسلام مرجع اعاظم عالم مهب ریاض
علوم حکم ناظم معاقد فروع و اصول صاحب
قواعد معقول و منقول الزمن لمعالی
الجمال واعز بن فوحاه الشمال در ایمن
ساعات و احسن اوقات بر ریاض
صدور ارباب حضور فایح شد مورد نشین
رایت انی القی الی کتاب کریم خوانده
شد و کلمات الحمد لله الذی هدانا
لهذا بر زبان جاری گشت و حرز ملتوب

صحیفهٔ عالیشان معالی نشان اشعاری
باشفقت احوال منتسبان عنبر فضل
مآل داشته و وظایف حمد زبانی و رواتب
شکر سبحانی موفی شده بر وزاید الطاف
جارست تمرقه   همیشه تا که بود
شرع حاکم مرشد   مدام تا که بود عقل
والی و آلا ز حشمت تو همه کار شرع باد
نکو   ز دولت تو همه کام عقل باد روا
علی منبر الدین لعظیم ادر لعظم عجل و تمهید قواعد
رحکام دین و تشیید مبانی اسرار شرع
متین با هتمام جناب شریعت مآب
مستجمع حقایق علوم مستنبط دقایق
رسوم

رسوم با ضبط الویهٔ دینیه رافع ابنیهٔ یقینیه
مصدر دقایق مناظرات مظهر حقایق
محاضرات مصباح انوار و انس مفتاح
نقل اسرار شرع محصل باد محب آرزومند
که رافع ابنیهٔ مودت است دعوات
با برکات تحیات مشامین سمات مرفوع
ضمیر منیر میگرداند و جهرانه تلاوت صحایف
و فقرات جرایده منقبت اشتغال مینماید
بیت   جز ز من از همه آفاق تسلی تو بود
ورد در همه احوال دعای تو بود   دعوای
اشواق بلغ ی اشرف از شوق هزار عشاق
بهمت مده از مار واز زار زردی شب هجران

بمطالعهٔ بنا نیز از یاد نیست نیز واید مطلع
شد زین وفاداری علوم همت
طلع شریف دنو باب فضل را مفتاح باد

علما شریعت در جواب خلیفه ادعا از علما نوشته

رقوم ثنا یک المیمون لا حیث ینوز
لاح فی وقت الصباح ملاحظهٔ مرغوب
ومنظور نظر مطلوب علی النجاب ساکر بعث
شنید رقمی که تا زنده علما اسلام
اعالی مورد مناقب شریفه صاحب منصب
متنعم ذلک چون هوای بوستان
وطرب افزا چون وصال دوستان
در اشرق الساعات و الطف اوقات

همت

همت
وصول یافت ظهور نور انجذاب کی صورت
لمشکوة فیها مصباح دارند زنگ ظلام وارا داد
ایام از آینهٔ دل مستهام زدوده گردید انارکت
سلامی ذات ملک صفات ای ازان
صحیفهٔ میمنت سمات بوضوح پیوست وسیله
ادای لوازم شکرگذاری آن نیز واید متوکل
شد ظلال افادت و نوال افاضت بر مشتبه
ان حقایق تنزیل و مستفیض دقایق تاویل
مبسوط باد علما شریعت خلیفه ادعا از علما نوشته
مبانی سلامی که هست ز صفائی ان شواب
انحراف دهر متغیر نگردد و شوارع ادرانش بعوارض
انصراف عصر متبدل نشود مرقوم ضمیر خیر خطاب

شریعت مآب فضیلت انتساب نصب رایات
ملت ناصر آیات شریعت مقبول اعاظم علما
منظور اکابر فضلا میگردانند و از شرح تهذیب نوادر
الذواق و تموج بحار اشتیاق که متجاوز از الحد
والغایه است اعراض نموده دولت ملاقات
شریف را که غایت مطالب و نهایت مآرب
است از حضرت عزت جل ذکره مسالت مینماید
و لظهور این مراد مستظهر می باشند زیاده اطناب
نرفت حسب حالی اعلاء اعلام شریعت غرا باد
بقای جاودانی علما شریعت در جواب صحیفه ادبی
[illegible] اتانی الکتاب عزیز کریم
کورد الربیع و نشر النسیم لطفه ذلک هی و شرفه
راحت

راحت افزای جناب شریعت شعار گردید
آثار مجمع سعادات علمیه منبع کمالات جلیه
حاوی است اصول و فروع حافظ حدود
معقول و مشروع متفرد بصفای مودت
و محتوی بر ثمرات محبت در بهترین ایامی
و خوشتر زمانی بظهور رسید و چون از مضمونش
که تمهید قواعد حصول مرادات و تکفل
مراتب ظهور سعادات مفهوم شد ابواب
شکر نعمت و مواهب یافت اطالت رفت
نقد اقبال تو اهل فضل را مایه باد زیور افضال
تو بر جا یه باد [illegible]
تو اجداد آیات فضل و افضال و دلایل کمال

واکمال عالیحضرت صدر اناء اعظم مقتدای
افاضل اعلم رافع اعلام ملت بیضا ناصب
رایات شریعت غرا معاد اکابر عظما ملاذ
اعاظم علما محقق غوامض ملک و ملت افندیم
دین و دولت مکمل علوم اولین و آخرین متمم
مقاصد متقدمین و متأخرین [illegible] بحر علوم
کنج فضایل ذات اولیت مجموعه حقایق و دیباچه
حکم بر صفحات دهور رایج باد لامع آثار فضایل
حضرتلری در حل مشکلات قرانی منقب معضلات
فرقانی باهره و واضح بنده دعاگوی بو ظایف
عبودیت مشغولیت لوامع ثنایی که در قوتی
معبد قدسی امنو روده ایلدیکی دعای که مونس
مجمع

مجمع انسی امعصان زبدیته بعلیه موجه
میکرداند با الغنی والانکار توقع اقتدار
خدام را از حضرت آفریدکار جل سلطانه
مسند عالی نماید علامات اجابت الی
مرام بر صفحات ایام مشهود باد چند
روزی بسبب حوادث روزگار دون مع
لیل و نهار بنده قدیم از شرف انتظام در سلک
سایر خدام بحرمان موسوم شده اما جان
و دل که خلاصه آب و گل اند انجا قواعد
عبودیت را مولد و مهد مهد ارند زیاده
خود را زنبه حیرات نمی راند هر غطیه سعادت
کنا نار متاع و انوار رعوایدان برور کارخواهی

بارگاه نغز من نشاء و مقرون درگاه ورنگ
تخلق هاست واصل و متواصل گرد در نصیب
انجم و بهره اهم بجناب عالی فایض باد سایر
درجواب صحیفه اعلی از علما الطاف دلنواز نو آمد
بوی من گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید
در آسمان بتحریر خورشید نمود ساخت باکارها
مشک نداره ختنی رسید عنایت نامه نامی
که از عالیحضرت مخدومی قبله اعظم انام
کعبه اکابر ایام عالم کامل اقدم حبر اشرف
اکرم نظام شرع مبین قوام دین متین
محیط اعصار جلال مهر سپهر کمال منبع افاضل
زمان مرجع اکابر جهان امام اجل
مهدي

مهدی افضل زمان که مدام رسعی او بیت نظام
شرایع احکام مبنی از مباین الطاف بحر
غایت و مبنی بر مکارم اعطاف بی نهایت
نامزد این بنده شده بود عز ورود ارزانی فرمود
بیت روان و نر و تازه چون آب حیوان
خورش و خواب خورم چه عهد جوانی ○ بخصوصات
خضوع و اطاعت و اقدام نیاز و ضراعت
استقبال نموده افسر فرق تشرف و تاج تارک
مباهات ساخت از عهده اداء حقوق
آن مکارم و مراحم که در مطاوی آن انتظام
یافته بود بیرون آمدن از قبیل محالات است
زیاده جسارت تا حد خود نمیداند بیت

همیشه نامیه نامیه بر سپهر بلند مهلال و بدر شوه
ز اجتماع و استقبال بفضل بخش نماینده در
جهان چون بدر بعمر بخش فزاینده در زمان
چه مهلال [illegible]
مقالات بذات کامل الافاضات عالیجناب
شریعت مآب فقیه ربانی قوت بازوی
مسلمانی رافع ابنیهٔ کمال ناصب الویهٔ
حلال مشکلات کشاف معضلات نابدهٔ
فضلاء قدوهٔ علماء [illegible] محیط مرکز علم و سپهر
مهر کمال نظام شرع مبین قوام دین مبین
ذریعهٔ کمال اهل ارادت باد و ذهن
فیاضش که کشاف حقایق کلام و مفتاح
دقایق

دقایق اسرار ملک علام است وسیلهٔ ارشاد
ارباب استرشاد و استفادت بنده دو
نیکخواه که در موقف خدمتگاری ثابت قدم
است بر نجاح خدماتی که رواج از رفاهش
سبب تعطر مجالس انس و فوایح انوارش
موجب تطیب محافل قدس باشد مداومت
مینماید و تعاقب اوقات بزبان نیاز
و شکستگی مراسم شرح فضایل و لوازم
وصف مفاخر معالی رتبت مرتب
میدارد زیادت اصالت شرح آداب
نسبت [illegible] طالبان فضل را تا روز
حشر بارگاه همت مقصد مقصود باد

مسابرد در جواب صفر ادعا از علی لوانسه کتاب
لطیفه و خطاب شریف عالی جناب
شریعت مناب عالم فاضل کامل مقتدای
زمان پیشوای عهد واوان مجمع کمالات
منبع سعادات موسوم بسمات رضیه و موصوف
بصفات سنیه بدولت ورود در ماده
بهجت و مسرت افزود صورتش دیده
جان را الصفا روشن کرد ۰ معنیش در دل مجروح خون
ار زخم نگذاشت ۰ بود نقش همه اعمال و امانی
دردی آفرین بر قلمی باد که آن نقش نگاشت
مورد عظمتش بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت
و مقدم نامه نقشش باصناف احترام و تکریم
اختصاص

اختصاص یافت بدر رفت عذر شمول الطاف
و وفور اعطافی که آن عالیجناب نسبت
باین دولتخواه نقلبم فرموده بجه نوبت
بیان توان کرد و بکدام طاقت از عهده
آن بعضی توان نمود جه گویم جه عذر خواهم
بکرم نور آنکه عذر تقصیر بجانب در ثنایه بیسی
در نکته زیادت نجو درار فیه جرات نمهاده‌اند
میامن افادت و مآثر افاضت پروردگار
علوم و اصل و فرایض باد سایر لطیفه ادبی از جعفر
لوانسه جوامع اوقات معانی کتاب جناب
شریعت شعار فقاهت دثار قوام شرع
مبانی نظام دین مبانی منبع زلال افضال

مرکز محیط جلال بیت محیط دایره علم و قطب
محور دین مدار مرکز فضل و سپهر مهر اقبال
بافادت علوم دینی و افاضه مسایل یقینی
مصروف به دعا گوئی هواخواه که بعنوی
عقل و خلیفه هواداری و طریقه خدمتکاری
را فرض عینی مینمود بخشانی زیادت از
حرکات افلاک و خدماتی از مدرکات
فهم و ادراک بموقف نیاز میرساند و قایم
خلوص هواداری بر صحیفه خاطر نگاشته
قاعده ثنا خوانی دوام ممهد میدارد با حالت مصلح
تمیکرد بیت جهان را الحه دلید ار انفاست
چه باغ خلد برین دایما معطر باد نسیم
رسید

علیه ادبی ار علما سر بعث نویسند رسیدار جناب
شریعت شعاری خصلی گرنمانشای آن جان
فزاید زخرمرغی او راختی مبدء رحمت
زهر لفظ او مشکلی میگشاید وسیله
اسباب حصول کامکاری و واسطه
انا روصول بدرجه بختیاری که جناب
فقاهت شعار شریعت دثار مولانا
اعظم مقتدای اکرم برهان علماء ترجمان
فضلاء خورشید آسمان معالی که آفتاب
باراى او جو دوره حقیرست عقل حرداحد
در سیر وجود روح مصور آمده در صورت بشر
دعا گوی هواخواه را بارسال آن سرافراز

ساخته بودند مصرع چون روح گرامي ببدن وقت
ساخته بودند شرف ورود برامت فرمود منوردان صحيفه
جلال وجريده قبول واقبال بوظايف تعظيم
ودرواتب تكريم اختصاص يافت اهتمام
والتفاتي كه از دور ابادني دمقارم ان زبده
معالي واكارم درباره اين داعي تقديم يافت زبان
بيان از عهده تمهيد تعداد ان بيرون نمي آيد
امد بيت زانكه ان برتر از بيان باشد هرچه
گويم فزون از ان باشد نرواند اضلال نمي بايد
ظلال فضايل خلد واستحباب معالي منشانه باد
بلطف اعلى القضات تمشيت مباني شريعت
فا ياسي قواعد دين وملت باهتمام خدام

محكمه عليه اقضى القضات اسلام نافذ اقضيه
واحكام عمان معاني نعمان ثاني مقرر
قواعد شرع مدار معاقد اصل وفرع مروج
ملت زهرا مقوي شريعت غرا اكمل
[illegible]ات انام اعدل ولات ايام بيت
اقضى القضات انكه نمودار عقل وشرع سجد
راي روشن او كار ملك ودين منوط باد
ورعايت كافه انام بحسن اهتمام مجاوران
سده سنيه مفوض ومربوط مخلص نيازمندي
دعوي [illegible] درمحكمه اخلاص شهادت
اختصاص بهمت اثبات يافته بلوامع ثناي
كه در دو شش معبد قدس را منور وفوايح

دعای که موجب مجمع انس معطر سازد مصدع
می وران عتبه علیه مشکر در دوام شرف انام
شریعت پناهی را از حضرت ملک علام
سالیست می نماید بعز اجابت معزز
باد متوقع است که ابواب مکاتبات
رابعه با تمام مهمات رابعه علی الدوام
مفتوح دارند که علاقه [illegible] بر عنایات است
بر داید اصحاب جراتی نمی نماید محکمه
دستند احکام دین را اجرا، مورث
مباهی پناه اهل اسلام و ملی، خواص و عوام
باد قضات در جواب طغرای [illegible] نوشته
این نامه نامور که نمود جمالی ∴ منور بسعادت و طغرای
جلال

جلال در جبین درخشان دود درج شده
هر جا که جواهر بیت از فضل و کمال سبح
حا طبه سلطان قضاة اسلام برهان د
لاه انام ناصر ملت حنیفه حافظ شریعت
شریفه ممهد قواعد دین متین مشید مبانی
شرع مبین رافع اعلام سنت [illegible] ادم بنیان
بدعت طلبت سرا ما چه داقضی القضاة فاری
زمین مغیث ملت اسلام در کن دین
مبین در این احوال نزول اجلال فرمود به
سنه ارکان دولت و عدد کاری عنایت
این مخلص را رتبه سرافرازی داد چون
از محوای ان انتظام مهام بسعادت انجام

وجریان امور بر وفق مراد و مرام بوضوح
پیوست استدعا می توفیق شکرگذاری
از حضرت باری نمودن بر وابد اسباب بشاشت
نیز فرقت ... صفای محکمهٔ شرع از جمال
نوباده • پناه اهل ملل شریعت جلال نوباده •

قضات لطیفه اوسطا از قضات نوشته

عالیجناب شریعت پناه ممهد قواعد دین
مشید مبانی شرع متین مطاع ملوک و سلاطین
و خواقین مصلح مصالح اهل زمان کافل امور
عالمیان ابدا امور بر مطابق احکام شرع
مبین و مصدر فرمان برداران اخلاص حسن
حروف جمال انجا رمرقوم گشت دعائی
که نسیم

بیت ذات عالی
که استغنا

که نسیم نوبهار ارادت آن اشتیاق هموار
نشود نمی الند و ثنائی که حریم گلزار ارتجا
آن اشمیم طیب صدق و صفا نماید بموقف
تبلیغ میرساند و از حضرت الوهیت تشریف
ذاته تقدست صفاته شرف التقا که اجمل
آمال و امانی مطالب است استدعا می نماید
انه قریب مجیب زیادت اطناب ضرورت

بیت ذات عالی را که استغنا ز خلق عالمست •
در پناه خویش دارد لطف رب العالمین فقد

در جواب ... خط شریف
منور از اردو ست ... • الحمد لله
الذی قد اذهب عنا الحزن • تمام

نتایج خاطر خطیر و درر ابکار بدایع ضمیر منیر
عالیجناب شریعت شعار فضایل آثار رضی
الانام ظهیر الاسلام مروج شریعت غرا مقوی
ملت بیضا رفعت انکه در روز ازل سرنوشته منشی
قضا از برای دوشش منشور حکم جاودان
گشته احکام شریعتش با عدالت همنفس
بوده ذات بی عدیلش با عدالت توامان
اعلی الله تعالی ایام الشریعته الغره بمبانی
احکام و رفع الویة الجلیلة البیضاء بمآثر انهی همه
آراسته بحلیه معالی و فضایل و پیراسته به پیرایه
حقایق افضل دلبرا واسطه سرور جانبرا وسیله
ذوق و حضور گشت نسیم ازدیاد اخلاص

و در بقعه کمال اختصاص شده زیاده الهاب
نرفت باد ابقای ذات تو چندان که
ممکن است کاندر بقای ذات تو اسلام
را بقا است قصیده نظیر ادبی ازرقی بنویسید
بجناب قاضی انام قدوه ائمه ایام مسند
مبانی دین مبنی ممهد قواعد شرع مبنی الشریعه
الشریعته بمآثر احکام العلیه المنیفه تحیتی
که طیب نسیمش نمی به روایح باد بهاری
و عطر شمیمش مماثل نفایح مشک تتاری
باشد مبلغ میدارد و متوجه سعادت
ملاقات که خلاصه زندگانی و نهایت
امانی است می باشد اسباب حصول آن مرام

بسمت انتظام موسوم باد زيادت اصالت

نمرده ازبي اصلاح خلق تابعنايت مبادي

عمر نور از انقطاع جاه نزا انقلاب درجواب

قصه صحيفه ادعيا از قضات نوشته كتاب فاتح

العبارات وخطاب بالغ بشارات

كه از جناب فضيلت شعار شريعت اثار قاضي

دار السلام مرجع والات ايام ناصر لوائي

واعالي ناشر فضايل ومعالي عظم الله

تعالى في اعلاء اعلام الشريعت شانه

ورفع في نفاذ احكام الملت مكانه صادر شده

بود ورقه سن چون بنا نشر سحري ودر نازكي

چون شكر كه طري در اين زمان نزول

نموده

نمود وچون مضمون ان صحيفه نامي مبني بر بنيان

مباني محبت ودار ونبني از تاكيد قواعد

مخالصت واتحاد بود موجب ازدياد اخلاص

واختصاص گشت زيادت انبساطها نمرده

گلبن باغ كمال در روضه افضال تو

بازه بار روحبشرا اين از آسيب خزان سابر

لطيفه اعيا از قضات نوشته محافظي نفاد احكام

شرع وملت بمقامين اداوم حضرت

قاضي الاسلام قال ولاة انام مفخره اي

اعدل العلم قدوه اعاظم امم رافع اعلام

شريعت كادم بنيا دبدعت اقدام

زمان مامين اهل ايمان حامي بيضه

مسلمین رای حوزه شرع مبین

بیت قاضی دین اشرف ملت که از روی

شرف ٭ خاک راهش سروران دهر را

تاج سر است ٭ مشرف و ملزم باد و در وقایع

محکمهٔ عالیه در اطراف و اکناف بسیط غبرا

معظم و معظم بنده دولتخواه که دعای دولت

حضرت شریعت پناهی را وسیله

حصول سعادت و کامرانی میداند دعائی

که از ریاض نفس ریش روایح اخلاص رایح و

ثنائی که از حدائق تحریرش فوایح اختصاص

فایح باشد بموقف عرض میرساند و علی

الدوام آرزوی استکشاف و فراغت

استحکام قواعد جلال و انتظام امور

اعزاز و اجلال حی گویه مبانی این مرام

بنا نشده اجابت ملک علام ممهد باد

زیادت ابرام جد خود بحمد الله التفات

خاطر فیاض کافل الکلام مهمات انام

و متکفل انجاح مرامات خاص و عام

نسخه بر در حضور صفحه اعلی ارقام کتاب

مشحون بعیون الطاف و خطاب

مقرون بصنوف اعطاف که خدام

حضرت اقضی القضات ملاذ اعاظم

وارث علم ائمه انام اعدل حکام

ایام افضل و اعلم علماء اکمل و اکرم فضلاء

مرجع اعاظم زمان ملجاء اکارم عهد
و اوان مطلع انوار جمال منبع آثار جلال
ایام الوری پادشاه شریعت
که همیشه در اقلیم دین شهریاری نافذ دیده
دولتخواه فرموده بودند در اشرف اوقات
دار الصفا انات بسعادت نزول ارزانی
داشتند لطایف حکمتش چو جوهر عالم
بکر ظرایف سخنانش چو ماه نور افزای
موقع آن توقیع رفیع را که عنوان جرآید
جاه و جلال و فهرست صحایف قدر و
کامیابیست بقدم خدمتکاری و استقبال
نموده تتمه بازوی اعتضاد و استظهار
گردانید

گردانید عذر الطاف که از حضرت شریعت
پناهی درباره این کمینه بشرف ظهور یافته
بهم حواله مکرم و عمیم و فضل جسیم البته نیست
من آن نیم که بترا معذرت توانم
گفت مگر توهم بکرم عذر خواه می بخشی
زیادت جرات ... خود نمیداند و فوز
فیوض ... رفیع حضرت اسلام
پناهی ابدا واصل باد ...
... فیض این ورد باب
و ... عالی شریعت
پناهی قاضی الاسلام مرجع جمهور انام حافظ
... معقول و مشروع حاوی قواعد

اصول و فروع منبع کمالات علیه مجمع
سعادات جلیه ناصب رایات شریعت
هادم بنیان بدعت بجمهور طوایف واصل
باد و تائیدات ربانی و توفیقات
سبحانی باوقات متبرکه منوا اصل بنده
هواخواه که خدمت مدار زمان محکمه علیه را
وسیله حصول امانی و امال میداند
الوف خدمات اخلاص شعار و صنوف
مدحات اختصاص دثار بموقف عرض میگر
داند و بر دوام مستدعی آن می باشد که نسیم
توفیق از مهب تفضل بر تنسم شده
کوکب اتصال بعتبه علیه از درجه اقبال
طلوع

طلوع نماید زیاده جسارت نمیشه
خود نمی شناسد توجه عالیجناب
شریعت پناه در تقویت ارکان ا
سلام و وسیله صلاح و سداد خواص و
عوام باد [illegible]
توقیع رفیع که خدام شریعت پناه عالیجاه
قاضی انام مرجع اهالی ایام امام زمان
مقتدای عهد و اوان ملاذ علماء معاد
فضلاء ادام الله تعالی میامن حرکات
افاداتهم و افاض علی المقتبس عن اسرار
کلامهم و اشفاقهم تا مرزا ابن حفیظ
فرموده بودند در احسن اوقات و احسن

انات ورقه تغرز يافت مورد ان فتوحات
غيبي را وصايف اجلال والزام ورواتب
اعزاز واحترام مرتب داشته بكتب ادب
مقبل سخت چون از مطاوي ان كتاب
سطور را نار صحبت وحبور وانواع
بمعبد سرور متجلي بود وفور شكر
وسپاس ملك قديم نقديم افتاد نيز واب
منشورش نمي شود مرتبت بعث بدات
معلي منور روشن شد معلي اهل اسلام
منبع فوايح رياض فضل معطر باد دعاء رابعه
دعاء از خدمت [illegible] اسبغ الله تعالى على
محكمته العالية ظلال الالطاف واجعل
احكامه

احكامهم الوافية مقرونة بامارات الانصاف
مخلص دعا بگوی که معتکف عتبه اخلاص است
فنون دعوات صادقه وصنوف مدحات
صافيه خالي از شايبه ريا وحاكي از نيت
دعا گوی تتبع منهج مشار وممكن همت
بر ادراك سعادت ملازمت مقصود
ميدارد در حصول اين صورت بر وجه
احسن ميسر باد اگر در شرح النباع
بجهول امنيت التفات اجتماع كه احسن
مطالب وايمن مآرب است شروع رود
مصراع بگذرد عمر وبلي نقش نگردد ز مراد
بر وابد مصدع نميگردد محكمه احكام شريعت

غراز برکات ذات ملک صفات
مستفیض جلالت و کرامت بار
صفحه ادمی ازقضا رشحات ینابیع سر رفعت
که عبارتست از مفاد فحوهٔ جناب فاتحی
زمان متشرع عهد و اوان حافظ شرع
مبین ناصر دین متبنی المخصوص بمزید الالهام
فی الاحراز الحمید و تنقید الاحکام محتوی
بر فنون عوارف و مطوی بر صنوف عوارف
عز و روز افزایی دانسته از زبان حسن
تعبیر ان کلک زبان ناطقه بقصور اقرار
فرموده و از ادراک لطف ترکیب تخطاب
فوت ح فله بعجز اعتراف نموده بازاء الطاف
واعطافی

واعطافی که در تحلی این صحیفه سعادت اندراج
یافته بود با لوف ادعیه و صنوف اثنیه مقابل
کرد ایشان نیز و ابد اطالت منش آن حضرت
ذات ملک صفات سر بحیث مآب بر
مراقی عز و جلال و معارج قبول و اقبال
ابداً مترقی و متصاعد باد
این در الفاظ بولوش عقل گوهر یافته
مجلس ارباب حکمت از نور زیور یافته الهام
فیض قدسی از جناب جلالت قدسی
بدانسته با برکات امام مدققین کاشف
اسرار محققین مقتدای اکابر امم برهان
حکماء عرب و عجم گشتاف مشکلات حقایق

مفتاح مغلقات دقایق غایات مطالب
روحانیه نهایت مقاصد انسانیه
افلاطون زمان بقراط عهد و اوان
بیت سینه ملک حکمت که تیغ زبانش
در اثبات حق هست برهان قاطع
مقارن باد انوار افاضات عقول
مقدسه و انارا افادات نفوس مطهره
سرور کار میمنت بکمالات متصل و مقرون
فیض ای آشنا که علی دوام از اسرار
افاضت خدام اقتباس حقایق نماید
ملازمتی که دوام عرفانش از
سر گذاری وحدت ان اعرف
رایح

رایح شود تحفه تحیتی که فوایح روح ریحان
از مرغزار روح و نفخت فیه من روحی
فایح گردد مست عرض میدهد و متوجه
سعادت ملازمت که خدا اختصار ارید
کافی و نهایت امانی است می باشد
حصول این مرام همت انتظام نمود
سوم باد زیادت خود را رتبه حیرات
نمیداند همیشه تا که سر افلاک
دارند نجوم مدام تا که سر از ارواح
قائمند اجسام مباد خبر بهوای دیگر
دلش گردون مباد خبر برضای
تو جنبش اجرام

[illegible] جرائد عوائد حقایق و معانی
وقلائد فرائد سعادات جاودانی
اعنی خطاب مستطاب قدوه افاضل
حکماء اسوه اماثل علماء اجمال مجامع
فحول کمال محافل ارباب معقول
مسیح ثانی مستخرج قانون معالی
واقف اسرار امراض رافع آثار
اعراض وارث منصب جالینوسی مقوی
ارواح و مزکی نفوس [illegible] انکه تا شد
طبع نفس را نور قدسی بر جبین وانکه
دارد خاطرش اسرار غیبی در ضمیر مخزون
بفنون بلاغت و مقرون بصنوف
براعت

براعت [illegible] وارد شد خوش ساخت
ورقه‌اش دل جانرا انواع الطاف
واصناف اعطاف که در نامه سامی
درج فرموده بودند بوظایف دعای دوام
واثبات ثنا مقابل گردانید تبرک اقدام
به ابرام عالی احترام مبادا اند [illegible] تیرا
ز افسر اقبال تاج تارک باد [illegible] دم لو
[illegible] چون نفس عیسوی مبارک باد
[illegible] خلاق افاضت و نوال
افادت معالی حکمت پناه حکیم محقق
کامل طبیب حاذق فاضل دافع نعما
انواع امراض رافع اصناف اعراض

العارف باحوال المزاج الواقف
علي دقايق الصلاح ان كرد مبارك
و يمن قدوم دولت هر ناتوان بصحت كلي
اميدوار بر مغارف فيضان انوار
فضايل و ملتمس اثار افاضل مخلد
و مستدام گشت ارزومند كه قاعده صحت
و جهت متعلق بانفس حيوي خواص ميداند
بمنبع تحقيقي كه فرزين تمهيد قواعد داد
و شرح تاكيد مباني مودت و اعتقاد باشد
مصدع ميكردد و متعطش زلال وصال كه كرامتي
امال است مي باشد اسباب ادراك
اين سعادت بر وجه احسن ميسر دارد

اصحاب

اصحاب مشورت ميگردد حبيبا خير حكمت
از اقبال تو نور افشان باد كوهر فضل تو چون
مهر فلك درخشان باد
كتاب عطريه الرقوم و خطاب
مسكنه الرقوم [illegible] باب حكمت مآب
برهان حكما ترجمان علما فخر جوامع اخلاق
حكيم محترم سرابر حدوث و قدم ازل
حاوي بالقانون الشفا و كاملا في صناعته
دفع الداء بحسن الدواء شرف ورود
ارزاني داشته در وسايل مفاخرت
و مباهات افزود و چون صورت اشتياق
احوال بود انتظام اسباب دولت

واقبال از صفحهٔ این صحیفهٔ شریف ظاهر و باهر
بود با نواع شکرگذاری و اصناف سپاس
داری اقدام نموده بود اسباب مطالعه شد

بیت
بمن نفس پاک تو فی نون شفقت باد
ز مقدم تو حاجت بر خستم روا باد [illegible]

[illegible] بهجت خواطر و مسرت
ضمایر با نفاس مبارک و اقدام متبرک
جناب حکمت مآب قدوهٔ حکماء اسوهٔ
علماء اسوهٔ علماء دافع الدم رافع السقام
مقبول حکماء محقق مطبوع اطباء مدقق
محصل باد محمد واضح الاعتقاد که بر تحریف
اخلاص حروف کمال اتحاد مرقوم

مرقوم

مرقوم است تحفی که نسیم اخلاص
روضهٔ جانبخش طراوت بخشید و ملاحتی
که نشئه هم از مار راحت صحن حدیقهٔ دلربا
نضارت داده بموقف تبلیغ میرسد و دولت
ادراک ملازمت را که منتهای آمال و امانی
است از حضرت سبحانی عز شأنه مسئلت
مینماید غلبات شوق کما دست الحقوه ملا
فات [illegible] همان حکایت مستسقی
است و آب فرات زیادت اطلال
نبود بیت بخت اهل حکمت از خلق
خوش بیدار باد خاک راهت سرمهٔ
چشم اولو الابصار باد [illegible]

رسید از نتیجهٔ کلک مسیح صفت جناب
بلکه برین محبان مخلص مشتاق ناظم
لطافت آثار جناب حکمت شعار
زبدهٔ اصحاب وقدوهٔ فضلای مسیح ایام مزیل
الآلام بیت حکیمی که جان حی فزاید زمش
روان تازه میگردد از مقدمش ادام
الله تعالی انفاسه الطاهره بالشفاء لازال
مراض وحصول الاغراض مختوی بر صفای
مودت ومنطوی بر کمال محبت عز ورود
ارزانی فرمود بدایع الفاظش چون
روایح سنبل حکمت دیده گشایی
وحقایق معانیش چون رقایق ازباب
محبت

محبت جلوه نمای موردان وافد غمی را
نیز منظره دیده دل ساخته بقدر قوت
واندازه قدرت وانتب تعظیم مرعی داشت
زیادت اگنا زنرفت انفاس
روح پرور رحمت فزای تو مهر شفای خلق
جهان مستدام باد
زهی چراغ معانی ز فکرت تو منیر شعاع
شعر تو چون آفتاب عالم گیر صبح تو هر نشان
وذهن لطافت نشان عالیحضرت
خسرو رتبت مسیحای زمان خشنان اوان
مهر سپهر بلاغت ماه آسمان فصاحت
مبدع بدایع مخترع روایح مظام عقود جواهر

اثبات جراق نقود ذرابهر کلمات
انکه بازار فصاحت را رواج از نظم او دست
وانکه گلزار بلاغت را از شعرش رنگ و بوست
مخزن اسرار الهی باد ضمیر منیر و خاطر الهام
بنر نور مطلع انوار نامتناهی مخلص دعاگوی که بر
جاده ثناخوانی مستقیم است فی متن
وظایف دعوانی که اشهر از ارواح قدسیان
را وسیله تمام و استراح صدور و رود جانها انزا
رابطه علی الدوام مهمات تواند بود جبرانت
وجب رنت می نماید و همواره صحی نقیب
اوقات را بارقام منقبت خرالی
وجرابد سعادت را بابات مدایح
گستری

گستری مزین و مشحون مهدار دنیرداید
ابلیس خاطی نماید ضلال فصاحت دبلاغت
بر مفارق مرتقان معارج ارادت همیوطا
مجاز باد در [illegible] از قم فرموده
نوک خامه او دل جان من مهجور بادا
فدای نفس دنام دنامه او نسب حدائق
فردوسی از رشک بهم گذاری قدسی که عبارت نسبت
از کتابت مشکبی نقاب افضل شعراء الکمل
فضلا سبق مضمار بلاغت مرجع ارباب
فصاحت عمان معانی سبحان ثانی احسان
زبان سحبان اوان منشد بنیان املی
مونس ارکان معانی [illegible] مشحون

بمضمون سرافرازی مقرون الصوق دلنوازی
شرف ورود دارزانی فرموده مورد ان
توقیع رفیع را بعد از اداء لوازم حرمت
داری و رعایت مراسم خدمتگاری با
بلب ادب مقبل و ملثوم گردانید
و چون انخطاب شریف و کتاب
لطیف متضمن انواع الطاف و اضعاف
اعطاف بود اضعاف مضاعفه ان مراسم
ادعیه و لوازم اثنیه تقدیم افتاد خدمات
شریعه را منتظر است تا در اتمام ان اثار
عبودیت بظهور رسد بنواید حضرت شمول تایید
فیض قدسی و تفویضات روح مجلس انسی بر روزگار

ولطایف

ولطایف اثر رواصل باد الحب و اشعار از شعرا و
نوشته بدایع روایح خامه مشکین شمامه عجایب
فضایل مآب فصاحت شعار بلاغت دثار صاحب
کلمات شریفه ناظم ابیات لطیفه زبده افاضل
عصر مالک ازمه نظم و نثر نور افزای دیده اولو الابصار
باد لطایف صنایع و قلم زیور بخش چهره لیل و نهار
مخلص همواره خواه که معتکف آستان اخلاص است
دعائی که زبان قلم و قلم زبان از تقریر احصار
ان قاصر و ثنائی که بنان بیان و بیان بنان
از تحریر ان عاجز و مقصر باشد بموقف نیاز
میرساند و در بیان شوق و شغف بدریافت
دیدار اشرف که بی تکلف احسن مامول

وایمن مشمول بلطف خصوص نموده دولت
انجام را از بارگاه ملک علام مستدعی می باشد
بزواید مصدع نشد مانزد این نسخه خجسته صفات
در اقصار سبطا عبد است بر وساری باد درج
طبقه ادبیه از شعرا کتابی پر از گوهر آبدار
رسید از جناب فصاحت شعار مجموعه نوادر افضالها
گنجینه جواهر جمال اعلی کتاب لطایف اندر
عالیجناب فصاحت دثار مجمع معالی مرجع
اعالی معدن فضایل مرجع افاضل مقبول
اعاظم سدار صاحب منظور اکارم خواجه ادام
الله تعالی بالنفائس اشعاره وازادبی البلغا
نتایج افکاره مرصع بجواهر زواهر عبارات
و هر نسخ

و هر نسخ بقریر در اشعار است شرف ظهور
پیوست و هر حرفی از ان نامه نامی ظرفی
از ظروف و هر لفظی از ان صحیفه گرامی گنجی
از کنوز معانی و لطایف عجیب صورتش
از حسن معنی غیرت ماه تمام معنیش از لطف
صورت رشک ابستگی موردان را
که بسبب تنسیم روایح امال و تبسم ریاحین
افاضت تقدیم نثار استقبال نموده دقیقه
از دقایق تکریم در وظیفه از وظایف تعظیم نامرعی
نگذاشت بزواید املال نمود شرایف
اوقات میمنت سمات بافادت حقایق
وافاضت دقایق مصروف باد لطیفه

ادبی از شعرا نوشته از آن لطایف
اشعار و ظرایف آثار زینت مجالس الاحباب
و سبب المسرت افکار اولی الالباب
محب صادق حبیب آنکه تا بود ملح خوان تو بود
و آنکه تا باشد انجمنی باشد الوف تحیات
شوق شعار و صنوف تسلیمات تلطف
دثار بموقف تبلیغ میرساند و ذکر مناقب الیه
و شرح مراتب عالیه ورد زبان ساخت
سببی آنکه متضمن حصول شرف مجاورت
و متکفل وصول بدولت جی ورست تواند
بود مترصد می باشد زیادت الطاف
شریف صحایف خود و مستعد آن
بانار

بانار رقم گوهر نگار و خامه در نثار مزین و مجلی بار
جواب طبقه ادبی از شعرا نوشته
نامه ضایع دثار و صحیفه بدایع آثار جناب
فضایل انتساب جامع آیات فضیلت
رستمی ناصب رایات سخن وری
رشح الله تعالی اعناق الفضل اشعاره
بدولت ورود و وسیله بهجت و سرور
گشت فحوای آن نامه نامی و مضمون
آن صحیفه گرامی اساس مواد محبت و مبانی
مودت را ممهد و مجدد گردانید زیادت
اسباب شرف حبیب چو در صبح شریف
مخزن اسرار باد لمعه نظم لطیف مطلع انوار باد

زالجه تنعیم واکرام وصحیفه تکریم واعظام مولانا و
اعلم مدار ارباب علوم وحکم محرم اسرار سپهر مشتبه
مخزن نفایس محاسبه ملی فرقه موالی
مرکز دایره معالی خلاصه ادوار تقویم زیج
فلک دوار الطالع من مطالع الاقبال البارق
من مشارق الافضال بارقام اهل تقویم
ودادار ابرقوم نظارت کواکب اخلاص واعتقاد
مزین ومنور دارد دعایی که طلوع لوامع وداد
از مطلع انجم وبلوغ صوالع جمالش از اشرف
کمال بود موقوف تنبار سپهر سانده وطلوع
کواکب اتصال را بذات ملک صفات
که مهر سپهر کمالست اسناد نموده خدمات

مستطاعه

اعلم مراد الهم

مستطاعه را منظور التفات نماید زیادت
حرارت نموده تقاویم امانی بارقام
حصول مرادات بروجه امانی مرقوم دارد
دیده به مشتاقه عالیه مبشر طلوع صبح
امانی وطلیعه سعود آسمانی اعنی مشرفه
عالیه مولانا را اعظم مجمع علوم وحکم محرم
اسرار فلکیه مهبط انوار ملکیه ملجا جملی را
منجمی زبده زمره متنفذه پای عزکی اصحاب
هیئات ونخبه مجمل رموز صحایف زیج
وتقویم الواقف علی جوامع حقایق العلوم
المشرف علی عواطف دقایق النجوم منور
بانوار الطاف ومزین بانوار اعطاف عنره

از مراد عالی
ازمان مقابل

بیانش چون در درخشان از درج کرامات
تابان وشعاع الفاظش چون دری رخشان
از برج بلاغت نورافشان شرف ورود
ارزانی فرمود در مقابله هر حرفی از حروف
آن ظروف حکم و در برابر هر نقشی از نقوش
آن صحیفه علم بالقلم تعلیم دعا، ثناگفته امداد زیاده
حسب ره نمی رود آثار سعود فلکیه وانوار اتصالات
اجرام علویه قرین اوقات وایام خجسته
فرجام بد [illegible] زمینی
نموده بصد وجه در دم تعلیم دقایق فلک
مستقیم الفهم تقویم مناقب ومعاقد
معالی بمبانی استخراج حقایق ذهن وقاد
واستنباط

واستنباط دقایق طبع نقاد مولانا اعظم معظم
اسوهٔ منت بهرام زبده ارباب تنجیم قدوه
اصحاب تقویم واضع ابنیه فنون عربیه را
فع الویه فواید ادبیه ضابطه فروع واصول
رابطه رسوم معقول ومنقول بیت
آن رفعت کشنه براوج فلک صاحب قران ؛ طالعش
راباسعود آسمانی اقتران ملکی ومهیا بر
مخلص هواخواه که صحیفه دل را بارقام اخلاص
مزین دارد در دعای افزون از حرکات افلاک
وثنای بیرون از حیز فهم وادراک سمت
تبلیغ مبادرت ورزد در مقام هواخواهی چون صبح
ثانی صادق دم وماننده قطب سپهر

ثابت قدم بوده مستظهر می باشد که از کیفیت
احوال شریف اخبار ارزانی فرمایند
تا مواد مسرت از دیاد پذیرد زیاده مصدع
نمیگردد کوکب جهان افروز دانش از افق دو
دولت و سعادت ابد الطالع اللمعات
لامع باد در جواب مکتوب عمده ازبکی نوشته
شعشعهٔ اشراقات معالی و مناقب که از
مطلع اللمعات مولانا مکرم رفیع الشان
محاسن الشیم حاوی کمالات مجمع سعادات
انیس سلاطین جلیس خواقین لازال
فی اوج السعادة بازغا و من افق الفضل
کما طالعا اختر آسمان اوج شرف
مهر عالم

مهر عالم فروز اوج کمال طلوع یافته بود پرتو وصول
بر ساحت احوال این کمینه انداخت از شرف
تفقد شریف و بلطف نموده لطف شامل اینجانب
محرومان کلبهٔ فراق معطر دیده انتظار مهجوران
از اراده اشتیاق منور شد زیاده مشوش
نمی گردد ذات ملک صفات که محور فلک
افضال و مرکز دایره کمالست ابد الدهر مخلد باد
کوکب افلاک ازالت بمکتوب اوحی ازبکی نوشته
السعادات منور ست شتفر بهنا احکام
و اوراق تقادیم المکارم فرینه نقوش
از فامهٔ محبت صادق الاعتقاد که رقوم خدمت
و ملازمت نقش صحیفهٔ هواداری دارد ابداء

تجنی که از زوایح فوایح صدور نسیم مشام
دلها معطر و از لوامع مدیه طوالع ورود نسیم
دیده جانها منور گردد مصدوع محی شود و بیان
و دل احرار از شوق ملاقات زائد انتشار طلعت
امال و امانی و طلعت مواکب مسرت و دولت
الست استدعا می نماید توفیق سعادت
اجتماع علی احسن الصور و ابین الاوضاع مقدر
باد شوق و شغف بغره غرا و طلعت خورشید
سیمای حضرت معالی دستگاه ارباب نهایت
پذیر نیست زیاده اکثار نرفت

مباد دشمن خصم تیرا صعود شرف
مباد کوکب بخت تیرا هبوط و وبال

در جواب صحیفه [illegible] نامه خورشید شعاع

شعاع و صحیفه سپهر ارتفاع جناب فضایل مآب
برافع بنیان تنجیم ناصب اعلام نجوم جامع
علوم حکمیه واقف اسرار فلکیه لازالت
بشمس هدایته لامعة الانوار ساطعة الآثار
از روزن اقبال بر موجب امانی و آمال جلوه
جمال نمود طلوع آن صبح کامکاری و ظهور آن
نور بختیاری موجب تفوق تام و ترفع مقام
این مستهام گشت و چون از منطوق صحیفه
گرامی مفهوم شد که هر روز از مکامن غائید
الهی لمعه دولتی لامع است و از افق توفیق
بادشاهی کوکب رفعتی طالع ریاض مسرت را
سرسبزی است حمد و سپاس ربانی تازه ساخت

زیادت اطالت ننمود بیت همیشه تا بتوان
گرد حصر دور فلک نیز اچو دور فلک باد عمر
نامحصور [illegible] دولت حضرت
وسعادت ملازمت حضرت مخدومی که جمیع
سعادات را کافل و مجموع مرادات را
شامل است از مکمن غیب تیسیر پذیر باد بنده
کمترین که حلقه عبودیت در گوش دارد و
صفحات اوقات را بر رقوم ادعیه و
واطاعت نگاشته رواتب بندگی
مرتب و موظف میدارد و علی الدوام
بقای ذات ملکی صفات را از حضرت
ملک علام استدعا می نماید تشریف اجابت
مشرف

مشرف باد و شرح صورت فراق و وصف
صورت افتراق که از مقوله ما لا یطاق
است در حوصله تقریر و دایره تحریر نگنجد منتها
خلوص و خصوص است که این بنده را بتواتر
ونوائی در ارسال ملاطفات عالی که واسطه
حضور و وسیله بهجت و سرور است سرافراز
فرمایند زیادت اطالت رتبه خود نمیداند
هر سعادت و اقبال که غبار زوال بر ازدیال
جلال آن ننشیند و هر کرامت و اجلال
که دست انقلاب و انتقال از دامن آن
دور باشد متوجه جناب والا دستگاه معلا باد
[illegible] عالی فرمان

واجب الاذعان که بنا فرمود این بنده شده بود
در اشرف ساعات والطف اوقات
نزول اجلال فرموده بود رقم ان طغرای
دولت قبل افتخار بر فرق سموات کشیده
شد و قدم مباهات بر قمه افلاک نهاده امد
و چون صورت استقامت احوال و انتظام
اسباب دولت و اقبال از صفحه ان صحیفه
ظاهر و باهر بود بانواع شکرگذاری و اضعاف
سپاس داری تقدیم نمود مسئول از همت
عالی نهمت انکه این کمینه از قبول خاطر عاطر
که اینه منن بهدات غیبی و مجمع واردات
لاریبی است بفیض کامل فایز و مستعد گردانند

زیاده جرات چه خود کمی نشناسد ضلال مرحمت
و سایه عاطفت ابدا مخلد و ممدود باد بالنبی
واله الامجاد مثنوی سلامی چون نوید شادمانی
سلامی چون امید کامرانی سلامی جان
بالش تشنه مجرم سلامی روح قدسی بود همدم
سلامی تازه تر از سبزه ریحان که شوید بر رخ
شبنم در گلستان مصحوب دعای چون نسیم ریاض
بهشتی دلگشای و ثنای چون شمیم ازهار ارد
بهشتی طرب افزای مبلغ و موجه میگرداند
و ادراک سعادت اتصال را که سرمایه امانی
و آمال است دیده ترصد بر شارع امید میدارد
توفیق وصول اشرف این مامول در اسرع اوقات

مسیر باد بحجت نمادی ایام افتراق و شدت
توالی الام اشتیاق از سرحد احصا متجاوز
است اگرچه سبب هم از حضرت غفران عاجز ۵

بیت غم مفارقت و وصف غصه‌های فراق

زحد شرح فزون اندازه بیان بیش است ⁕ متوقع
آنست که بیمن تفقد و حسن التفات خاطر عاطر
که وسیله ازدیاد مواد مودت و ذریعه اعتقاد
ارباب محبت است بهره‌مند گرداند بیت
ابرام زحد گذشت هنگام دعاست ⁕ باد اهمه کارها
بکام دل تو [illegible] این
همه نامه که تو سوی من آورد رسول ⁕ تازه‌تر کرد
هوای من امید وصول ⁕ نامه آورد رسول تو و من
ارشادی

ارشادی که سرنامه می‌نوشتم و گه بی رسول
ملاحظه مرغوب و مفاوضه مطلوب چون موسم
بوستان دلگشای و چون وصال دوستان
طرب‌افزای بخشی چون چهره طراز غره غرا
مستمل و دلگشای لفظی چون آب حیات
در سواد ظلمات روشن جانفزا بیت حرفی
حکمانش منور زیبا عوارف سخنانش چون گلزار رنگین
در الطف اوقات و اشرف ازمان بیمن
وصول یافت بحضوات اجلال و اقدام
اعظام استقبال نموده مراسم تعظیم بتقدیم
رسانید شجره کامرانی و نهال زندگانی که از
سموم هجر من روی بذبول و نقصان نهاده بود

از رشحات خامهٔ خضر خاصیت دیگر باره صلاحیت
و تازگی بر سر بیت سخن کشیده با جناب
دفت عرض دیست • ظلال عاطفت مرحمت مخلد
باد هم بر دوستان نوشته سلامی تازه چون
روز جوانی بخاصیت چو آب زندگانی
سلامی چون نسیم سنبل گل که باشد همدم
انفاس بلبل سلامی چون گل سوری معطر
سلامی چون چراغ جان منور با نفحهٔ
ی که کلبه از نسیمش ارواح ان معطر گردد
دار جار لب تین قدس به نسیم نفحات ان
معطر شود دست ارسال میدهد و علی الدوام
حقی اوقات را بدعای دولت که امارات
اجابت

اجابت و علامات استجابت بر عنوان
ان واضح و لایح است مزین میدارد و شاید
در زودی دمکاید مساعدت ضروری نه بر بهی وا
فعت که خبر باستماع در سعادت ملاقات
اشرف تدارک پذیر تواند بود بیت دلم
زهجر تو بیماری چنان دارد که جز بوصل تو انرا
علاج نتوان کرد • امیدوار است که حضرت
مفیض الخیرات عمر احسنه سببی بلکه بدل
علی سنت فراق دنباعده موصل لسهود لمعات
تواصل و ثبات جا باشد بزودی مهیا گرداند زیاده
دگر زیر زفت همیشه تا که بود نغمه زلف
دراب بات سلسله دام تا که بود وصف خال در اشار

سری که از تو به سحر برید باد چه زلف رخت
که از تو شاید سیاه باز چه خال رجوع به ابیات
مکتوب جان فزای تو آمد بسوی من چون خوانده
گشت بر دل بریان نهادمش از ترس آنکه آه
دل من بگیردش فی الحال برد و دیده گریان نهادمش
از آنکه سیم آب دو چشمش بشویدش از دیده
در ربودم بر جان نهادمش شقعه بارقات
کتاب بهجت سمات مفترن لمعات بل
هدایات مبنات از روزنه افضال و دریچه
اقبال صلوح فرمود و روشنی را و دقایق اجلال
الکرام و روائب اعزاز و احترام مرتب داشته
بلب ادب مقبل ساخت بیت زان
نامه

[illegible]

نامه که از تو سوی هم آمد شادم گر بخت روزگار
گرد آزار آدم از هر نقطش جلوه دیگر دیدم بر هر حرف
بوسه دیگر دادم آثار غرایب مواهب ربانی
در فتح ابواب حقایق و معانی که از دیده آمال
داعی پوشیده بود از محوای آن مثال عالی
بر وجه مرغوب مشاهده افتاد بیت از آب
حیات ملکرمت و لطف همچو خضر عمر تو دراز گرد
که عمرش دراز باد از روی لطف مخلص دیرینه را
نواخت الی مبدا عالم و عالم مخلص باد
سلامی معنبر چو باد بهاری سلامی
چو مشک تتاری سلامی منور منور و دل ربائی
سلامی معطر بعطر ... ابت بابر رسم فراید

فدایت دعای خوشبوی‌تر از نسیم سحری و عبیر
صحایف لطایف ثنای تازه‌تر از گلبرگ طری با
بموقف نیاز می‌رساند و جز این اوقات و حقایق
اناث را بنسبت علو مراتب و شرح سمو مناقب
مزین و منقش میدارد بیت غیر مهر تو نباشد
بدلم در همه حال خیر ثنای تو نباید بزبانم همه سال
اشتغال مت علی اقتراق بمرتبه بالا گرفته
که بدستیاری ناطقه متعرض عرض آن نتوان
شد و بپای مردی عاقله بسر انجام تفصیل
شرح و بسط آن نتوان گشت بیت شکایت
شب هجران و سوز روز فراق چگونه شرح دهم
گر شمار بردن گشت ۵ اقتضای قواعد محبت
و بیان

و بیان مودت آنست که همراه مراسلات شفقه
و مفاوضات لطیفه حجاب بیگانگی را
مرتفع و مندفع سازند تا فواید مضاعف گشته
عمرت دراز باد که دوام دولت انتهای
از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است در جواب نامه
نوشته هر نامه که از یار بسویم آید زنگ غم
از آینهٔ دل بزداید هر پیچ که بگشایم از آن تا در جعد
برروی من از فرح دری بگشاید نامه
دلگشای و رقعه فرح افزای در تازگی چون نسیم
بهاری و در لطافت چون شمیم گلزار در
ساعتی که بهمین انظار سعود مقرون
بود در ارجمندی دولت روی نمود بیت

کلک که بکام دوستان گام نهاد بر عارض صبح
طره شام نهاد رنگی که زجعد حور بر صفحه نور
مرغان اولی اجنحه را دام نهاد مورد وش را
بحضرات الکرام واقدام اعظام استقبال
نمود ؛ بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم
بجبهه مقدمه تعویذ دل سوخته کردم بورود آن
سعادات و وصول آن نتیجه مرادات ریاحین
استبشار در چمن آمال و ازهار استظهار
زر نهال اقبال دمیده و شکفته گشت عذار
خضاب مشکین طراز و سنگر کتاب مشکین
نواز مسور قلم بکمور الالسن و مقدور زبان
قاصر البیان نیست بزواید الطاف نمره
تا کار

تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهد کارت
بجهان جمله چنان باد که خواهی [illegible]
[illegible] بسلامی ز تو گر خرم کند لاد مرا
نه بیاری که بوصل تو کند شاد مرا نیست مشکل
که بیادت گذرانم همه عمر مشکل اینست که هرگز
نکنی یاد مرا مدتی شد که نسیم لطفی از چمن التفات
آن طلعت صفات نسیم ساخته دل مشتاقان
نوزیده و شمیم لطفی از گلشن اهتمام ایشان
بمشام جان نرسیده معلوم نیست که موجب تغافل
از مقتضیات طبیعت اتحاد است یا بی نشئی از اعراض عنت
رضی عنت کاغذ و مداد [illegible] رشح قلم تو چشمه
ارتباطات انفاس خرکش تو نغمه باغ وفات

ابن رشحه و نفحه از من باز مگیر زیرا که دلم زنده

بدین آب حیوانست در جواب شکایت از زیر دست

بعرض نامه گزار ایام خویش دارم دور کمال لطف

تو بینم که دارم معذور اگر در ارسال دعوات

تقصیری میرود نظر بر ملاحظه خاطر عاطر است

که تحقیق تصدیع را از حسن انواع خدمت فرود

عالی غایبانه را شرف اضافی عبودیت میداند

والا حق سبحانی و تعالی علیم است که درین

مدت بروی دل از قبله اخلاص منحرف نبوده

و عنان توجه از صوب دعاگویی بجانب دیگران

منعطف نگشته بیت آن شود هر کس را

سر در کار ارادت مگر مرا که ارادت روانست

زیاده

زیاده در شکایت از ... نوشته

فریاد که دلداری خطابی نکرده‌ام صد نامه

نوشتیم جوابی نفرستاد متوقع از کرم عمیم آن

بود که در حقوق خدمتگاران قدیم نقد تمام

نمایند و لطایف وظایف کرم و مواهب

مواجب خدام بیشتر ارزانی فرمایند حالا

کار بجایی رسیده و هم بمرتبه انجامیده که بخطاب

گرامی نمی‌نوازند بلکه بجواب سلامی مشرف

نمی‌سازند و بدین سبب دانه دل بر مجمر آتش

است و نه جای مهجور ار منشی بیت

ننویسی جواب نامهٔ من نامهٔ من نیرزد این بجواب

این عجب لطف تو را او داور گر لب شسته باز گرد جواب

در جواب [illegible] باشمان

جلالت که قبله‌گاه منست / که روی دل بهو دارم
خدا گواه منست و بمجرد ورود جواب صحیفهٔ شریف
که نه از روی شرع و استغنا بلکه بسبب هجوم جنود
بلا دعنا بوده قواعد اخلاص و مبانی اختصاص
منهدم نخواهد شد امیدست که بر تقصیرات اختیاری
تحمل نفرمایند / جواب خط مسلسل جهمی نوشتم
بیک زمانه سلسله کار و بار برهم زد
[illegible] مشتاقان خود در دوری
که لطفی یاد فرماید / چه بشد نام دردمندی اگر
اگر در نامه گنجاید / درین ولا که کتاب مشکین نقاب
و خطاب معالی انتصاب بدین صوب ارزانی
داشته

داشته بودند و جمعی را از اصحاب و احباب
صلوی بهم و خوشاب نزد سلام گرامی
فرموده چون دعاگوی را بنشر نقاب رسنش
مشرف ساخته بودند موجب امیدی
تمام شد / بنوشتن سوی غیر پسی نامه وفا
در حاشیه سلام هم از من دریغ داشت / من در سر قلم
زدم آتش زدوده / او دود سر قلم از من دریغ داشت
[illegible] زاری ... تا جگر سوختگان بار
نبود هرگز خبر جفاجوی ستمکار نبودی هرگز
با همه خلق جهان ذره مرحمتی / خبر مکار بستر آزار
شنودی هرگز معروض آنکه مبالغه در تمهید قواعد ستمکاری
تغافل و تقاعد از جادهٔ وفاداری با نشسته دو شنبه را ر

علامت بیگانگی

بیت علامت بیگانگی و دلآزاری
بدین صفت که تو بستی کمر بخونخواری ۱۹۰
درست شد که نداری سر وفا
شکایت از دل ما می کنند دوری نیست گفته
چه بیت ندانم که این شکایت چیست کتابی
که زمزمه ملاح باشد ملاح برهم ریخته فرستاده بودید
بمطالعه رسید خفا که آن شکایتها که فرموده
بودند و آن صورتها که بار نموده واقع نیست
و اگر عیاذاً بالله تیرگی از دلی که محل اعراض و جور
موجب اعراض نباید بود صادر شده بودی
بالتبع که جهت تحقیق آن صورت قلم را
تحریم اسرار ساخته ایجاب فرمودی تا وقوف
بران

بران حاصل شده بود بتلافی و تدارک آن
اشتغال رفتی جانی را موجبی از من
شکایت مسکین گرمی بدین موجب شکایتها
نکنم از حضرت شاید
جانا مگو که از من بیدل چه دیده
کرده ام من چه آمده حسنی را مبده دریں واجبات
استماع افتاد که یکی از نمامان خناس و هی روان
الذی یوسوس فی صدور الناس در محفل شریف
سخنان بیهوده بر زبان میراند و کلمات عالی
یعنی از دفتر غیبت و نمامی فرد میخواند و آن
شرمات او نقشه بسته بند یا بات اورا
اضحاکی فرموده اند حکایت غریب و عجیب

نمود چه بنیش ارباب وفا واصحاب صدق
وصفا مقرر ومعین است که سخنان اهل
غرض را استماع نمودن وبقول ایشان
دلهای دوستان قدیم را ازردن خلاف
طریق یاریست بلکه قطع علاقه دوستی است

بیت
هر تهمت نبا بد حاسد یاران گران
بقول دشمنان ترک دوستان گران [illegible]
[illegible] کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی معروض میدارد
که بر حکایتی که فرموده بودند وشکایتی که نموده
اطلاع افتاد حقا که خلاف واقع بعرض رسانیده
اند چون حسود بنا بر غیبت وخدمت نموده

جواب

[illegible]

جواب این فقیران بود که آنجناب ازورا
یل ومعایب مبرا اند وبفضایل ومناقب
محلی آنجناب را بگل اندودن وبوی مشک
از مشام دور داشتن بقدر تمام دارد ودر
باین صورت قول ایشان را کینوده وزانچه
در جواب ایشان گفته شده تغافل نموده

[illegible] تا یکی عشق ودل خسته بیابد
وصال شادمان سوی درت آمد تماشا درهم
داعی بخدمت امداد قبل درانشا نفت بسیله
دستانه دعا کرد باز رفت ضمیر منیر آنکه بردرگاه
کبریای الهی مرادای بنوازا بازمیدهد وهیچ
متوجهی را داغ حرمان بر جگر سوخته نه

[illegible]

نمی نهند این کمینه بکرات مرات احرام ملازمت
بسته و چون آستانه برخاک مذلت نشسته
نه از دربان صدای درای بلوکش رسیده و نه
از ملازمان صدای مرحبا شنیده بیت
بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد
که در بروی به بندند آشنایان را در جواب نوشتن
از عدم ملاقات مرا ز آمدن یار اگر خبر بودی
زروی صدق همی آمدم باستقبال حقا که
خبر آمدن خدام بدین مخلص نرسیده و تحی
تشریف فرمودن ایشان از هیچکس نشنیده
والا بطریق استعجال وظیفه استقبال
رعایت نموده بجز از دولت ملاقات محروم
نمی شد

نمی شد و با دراک سعادتی که همیشه مترصد
آن می باشد مشرف می گشت برخاطر خطیر
ظاهر و برضمیر منیر باهر خواهد بود که این خبر بمیه
راجع بجانب دربانست بایستی که این
فقیر را از تشریف قدوم شریف خبردار
می و چون از روی نادانی مانع خیر سعادتی
شد از آن منصب معزول گشت حالا
اعتذار از این صورت هم حواله بکرم عمیم
النفع است هم شکایت از عدم ملاقات عمریست
که در کوی تو ای ماه نهاد   می آیم و محروم
همی گردم باز   بر ضمیر انور و خاطر ضیا گستر مخفی
نباشد که دو سه نوبت بامید آنکه بسعادت

لقای اشرف مشرف گردد و مطلع ملازمان بنده
سینه شده و احراز آن دولت عظمی و سعادت
کبری دست نداده **بیت** زدوسه نوبت که خدمت
آمده ام شده محروم باز گشته خجل و اگر صد
بار این صورت وجود گیرد بنفع عدم از ملازمت
راضی نخواهم شد از کوی تو بگذرم کجا خواهم رفت
در جواب شکایت اگر از آمدن یار خبر
داشتمی خاک قدمش به دیده برداشتمی تلطف
و تفقدی که در باب این مخلص مختص فرموده اند
از الطاف آن طبع لطیف و اعطاف آن
ذات شریف بدیع نیست اگر اندک
زمانی توقف میفرمودند امیدوار آن می بود
که آن

که این فقیر از دولت لقا محروم نماندی ه
بیت با من نفسی اگر همی پیوندی نشسته
بامور رخت بر همی بندی مه نهاده دیده انتظار
ترقب چنین صورتی همی نمود مترصد ظهور
چنین دولتی می بود حالا زبان از اعتذار
این مکرمت لال است و تدارک آنچه از
شرایط خدمت فوت شده حال تدارک
زهی قوت اعتذار نواز غایت مکرمت در
گذار **در کتابت مهر قربانی مشتمل بر آلام مفارقت**
احباب ای همچو داغ جان وداعت
مشکل بی تو نفسی نشینم در بن دره خرم دل
که بر سر آتش درون دارم جای لکم بر لب

آب دیده دارم منزل جفاکم در زمان
موادعه احباب و معانقه اصحاب نه آن
ملال بخاطر فاتر راه یافت و نه آن کلال
بضمیر کسیر رسید که بمرور ایام و شهور و کرور
عوام و دهور شرح بعضی از آن صورت
تقریر و سمت تحریر توان داد بیت
همه سال بشنوند گفت و شنود نیز ز دبان
دم که باید برید جواب از جانب مجاور
دلها کباب میشود از آتش وداع یارب
که برفکند ز جهان رسم انقطاع از وداع ا
ان جناب نه آن غم و الم بجان خسته
و دل شکسته راه یافت که بشار زبق داور
وند ادیر

وندا دبر بلبل و بهار اندکی از آن در حیز بیان
ایدیا یکی از هزاران سمت بیان بذیرد
بیت منم امروز جانی که هر کس از وداع غربت
ملالی که هر کس رفتی و بشنو جان نرفت از تن
از نو دارم خجالتی که هرگز در شعاب مسافر
وقت سفرم بود مجوس لشکر باری از
بهر وداع قدمی برداری خود لطف
نفرمودی و بر بار غم افزودی بجای
غم دگر سر باری اگرچه کربت غربت آتش زبان
جگر سوز و ضرر شعر البیت محنت اندوز
اما الصق به نسلی می توان داد و چون آن
جناب بیت انبی وداع را رعایت ننمود

دوری کرم پیران دادا فروده هم در حکایت

مسافر از وداع رخ دلدار بیدلم بهنگام وداع

خبر بادی نشنید بدل وداع معروض میدارد

و نوشته دل مسافران بوقت وداع بتوای

یاران همدم است و رفیق راه غریبان در زمان

نغمه بی دیدار دوستان محرم و چون نسیم

این دولت از مکتب التفات آنجناب

نوزید پیداست که بی نوشته همراه یکی توان

رسید زنهار آن آواره یادی نکردی

ز راه وفا خیره یادی نکردی در جواب

از شکایت مسافر چه محل نشسته بگیر عزم سفر جانان

برون آید ندارد هیچکس تاب وداع او بگو بندگی

که بر

که بر بیچارگان رحمی کند پنهان برون آید

رفتن وداع اگر چه با دولت ملاقات و حضار بین

ان از تخیل مفارقت و تصور هجر حسرت آتش

حسرت در النهایت و سفینه آرام و قرار

در گرداب اضطراب است لاجرم از حسرت

تحیر و حشمت تحیر ترک وداع نمودن در آن خدمت

و جانب الملازمت نافذ کرد فرستادم همراهی

نورد که تا خدمت کند منزل بمنزل در شکایت

محب در ترک وداع شبی که وجود رجانم نشسته

جا کرده که رفت راه جدائی وداع ناکرده

مرفوع ضمیر منیر آنکه از آنجناب متوقع

نبود که مخلصانرا بوقت سفر مبارک